

۷ کارنیل، بزرگترین شبکه موفقیت ایرانیان می باشد، که افرادی زیادی توانسته اند با آن به موفقیت برسند، فاطمه رتبه ۱۱ کنکور کارشناسی، محمد حسین رتبه ۶۸ کنکور کارشناسی، سپیده رتبه ۳ کنکور ارشد، مریم و همسرش راه اندازی تولیدی مانتو، امیر راه اندازی فروشگاه اینترنتی، کیوان پیوستن به تیم تراکتور سازی تبریز، میلاد پیوستن به تیم صبا، مهسا تحصیل در ایتالیا، و.... این موارد گوشه از افرادی بودند که با کارنیل به موفقیت رسیده اند، شما هم می توانید موفقیت خود را با کارنیل شروع کنید.

برای پیوستن به تیم کارنیلی های موفق روی لینک زیر کلیک کنید.

[www.karnil.com](http://www.karnil.com)

همچنین برای ورود به کانال تلگرام کارنیل روی لینک زیر کلیک کنید.

<https://telegram.me/karnil>

2021-2022

۱۴۰۰

هزار و چهار صد

۱۴۰۰

Hamed darabi

نویسنده : حامد دارابی

بسم الله الرحمن الرحيم

سال هزار و چهارصد ، سالیست که انسان وجود خداوند را نفی نمی کند. در این سال دیگر هیچ خدایی وجود نخواهد داشت چرا که انسان ها با تکنولوژی های فراوان و توجیهات تصویری زندگی و هنر مدرنیته که هر لحظه رو به فزونی است برای خود خواهان توجیح هیچ آفریننده ای نخواهند بود .

در سال هزار و چهارصد مسأله بر سر این نیست که خدایی هست و یا دارای وجود می باشد ، بلکه مسأله بر سر این است که مردم نیازی به خدا ندارند و خواهان پرستش او نیستند .

در سال هزار و چهارصد نیهیلیسم پایان خواهد گرفت چرا که روابط

پیشرفت فراوان خواهد کرد و چه بسا  
که وجود نیهلیسم در هر جامعه ای از  
نبود آن در جامعه بهتر است .

سال هزار و چهارصد تصورات جای  
تفکرات را خواهند گرفت و همین  
عامل سبب فاجعه ی بزرگ در جهان  
خواهند شد .

در سال هزار و چهارصد مردم بر  
اساس تفکر خدا را پرستش می کنند  
اما بر اساس تصور از او دور خواهند  
شد .

با فراوان شدن اطلاعات و دنیای  
ارتباطات (کتاب ها و اینترنت) شک  
بیش از اندازه زیاد خواهد شد .

در این سال دنیا حالتی سر مست و دیوانه به خود می گیرد .

انسانی و فرا انسانی بر می خیزد تا زمینه ساز فساد انسانی را در خود پرورش دهد و چیزی نخواهد گذشت که جنایت بسیار فراگیر خواهد شد ، چرا که انسانیت جای دین را می گیرد و چون انسانیت پیرو هیچ حقیقتی نیست (در علم روانشناسی هر چیزی یک توجیح خواهد داشت و هیچ چیز واقعی و حقیقی و همچنین یگانه نیست .) فساد بزرگ در خواهد گرفت .

با آگاهی بیشتر سردرگمی انسان ها فراوان خواهد گشت .

مقدمه : آنچه که در این کتاب آمده است موضوع بدی یک چیز و یا ذات آن نیست ، موضوع این نیست که شعر ، هنر ، موسیقی و تکنولوژی بد باشد و موضوع این هم نیست که ما به فرده از آن استفاده های بد می کنیم . بلکه موضوع بر سر این است که این موارد اگر چه دارای ذاتی به ذاتاً بد نباشد اما شیوه ی استدلالی آن و نحوه ی سرگرم کنندگی و سردرگمیش آدمی را به سمت فراموش کردن خدا و توجیح فساد ها می کشاند . موضوع بر سر این است که در راه استدلال این موارد هنر ، شعر یا هر چیز دیگر از زمینه ی فریب های تصویری استفاده می کنند و آدمی را از حقیقت به دور خواهند کرد . در حالی که خود به ظاهر معصوم و بدون آرایش به گناه و پلیدی جلوه می دهند ، اما در اثر زمان و همراهی با تکنولوژی فریب های آن نمایان شده و زمینه ساز توجیح فساد ها خواهند شد . چیزی که باید گفت این است که هنر در کلیت خود چیز بدی نخواهد بود اما دارای ظواهر تصویربست و تصور نیز زاده ی ذهن انسان ، چه خوب و چه بد می باشد ، اما آدمی اگر بیشتر از آن استفاده نماید تا تفکر و حقیقت گرایی خود ، بنابراین در تصورات خود ، شعر ها ، هنر ها و ادبیات ها غرق خواهد شد که این نیز همه دارای بازگشت به تصورات وی خواهد بود . بنابراین این استلال زمانبست که شما را به این سمت می کشاند و جهان نیز با سرعت مافوق نور به این راه کشیده می شود و سال هزار و چهارصد همه ی این ها در هم آمیخته که اگر از آن جلوگیری نشود تمام دنیا به فساد و پلیدی گرفتار خواهد شد و هیچ راه بازگشت برای آن نیست، بنابراین این کتاب حقایق را بیان کرده و اخطار

می دهد که انسان در راه بسیار مخاطره انگیزی قرار گرفته که اگر به آن توجه نکنند دیگر خدایی برای مردم جوامع باقی نمی ماند تا او را ستایش کنند و جهان در منزلگاه بی ایمانی قرار خواهد گرفت که جای اخلاق و ایمان به خدا را فرهنگ جوامع ، احساس رقابت ، ناسیونالیسم ، انترناسیونالیسم و تمدن بدون خالق می گیرد که نه تنها همه چیز از سوی مردم ملت ها انکار می شود بلکه به جوهر ، حقیقت و واجب الوجود توجیحی نمی شود و این نیز آینده ی بسیار وحشتناکیست که نه تنها در انتظار ما بلکه در انتظار فرزندان ما نیز خواهد بود و اکنون نیز به همین شیوه چنین اتفاقی در تمامی جهان به وقوع پیوسته است .



سوره ی مؤمنون :

بسم الله الرحمن الرحيم

و به یقین انسان را از عصاره‌ای از گل آفریدیم (۱۲)

سپس او را [به صورت] نطفه‌ای در جایگاهی استوار

قرار دادیم (۱۳)

آنگاه نطفه را به صورت علقه درآوردیم پس آن علقه را

[به صورت] مضغه گردانیدیم و آنگاه مضغه را

استخوانهایی ساختیم بعد استخوانها را با گوشتی

پوشانیدیم آنگاه [جنین را در] آفرینشی دیگر پدید آوردیم

آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است (۱۴)

بعد از این [مراحل] قطعاً خواهید مرد (۱۵)

آنگاه شما در روز رستاخیز برانگیخته خواهید شد (۱۶)

و به راستی [ما] بالای سر شما هفت راه [آسمانی]

آفریدیم و از [کار] آفرینش غافل نبوده‌ایم (۱۷)

و از آسمان آبی به اندازه [معین] فرود آوردیم و آن را  
در زمین جای دادیم و ما برای از بین بردن آن مسلما  
تواناییم (۱۸)

پس برای شما به وسیله آن باغهایی از درختان خرما و  
انگور پدیدار کردیم که در آنها برای شما میوه‌های  
فراوان است و از آنها می‌خورید (۱۹)

و از طور سینا درختی برمی‌آید که روغن و نان  
خورشی برای خوردن است (۲۰)  
و البته برای شما در دامها [ی گله درس] عبرتی است از  
[شیری] که در شکم آنهاست به شما می‌نشانیم و برای  
شما در آنها سوده‌های فراوان است و از آنها می‌خورید  
(۲۱)

و بر آنها و بر کشتیها سوار می‌شوید (۲۲)

## مرگ و خدا

بر روی ساختمان برج ۱۴۰۰ مرد جوان ایستاده بود و در پایین او جمعیتی قرار داشت که هر لحظه فریاد سر می زدند و هر کس برای خود می خواست که جوان را از این کار بسیار وحشتناک باز دارد . اما چه چیزی می تواند او را باز دارد . آری زندگی بسیار ناچیز تر از آن است که آدمی بر آن دل ببندد . مرد جوان دیگر مست از زندگی کردن نیست اما همه ی آن هایی که در آن پایین قرار دارند ، همه و همه دیوانه ی زندگی ، نه بلکه سر مست از زندگانی بی ارزش و گذرا هستند . اما چه کسی همانند او می تواند این ها را بفهمد . نیهیلیسم ، آری او مرد نیهیلیسم است ، می داند که خواهد مرد با این وجود به هیچ چیزی دل نمی بندد و هیچ چیز را حقیقت محض نمی پندارد . او خواهد مرد ، زمانی که چشم انسان های نادان با این خواب و خیال به سر می برد که جهان از حقیقت انسانی و اومانیسم خودشان بر می خیزد ، اما بسیار احمقانه است . چند روز پیش مرد جوان فیلمی را دیده بود که در آن افرادی می خواستند تمام جهان را با نوعی بمب فراگیر به نابودی بکشانند اما یک قهرمان که به هر چیز بی ارزشی عشق می ورزید دنیا را از نابودی مطلق نجات داده بود . به راستی کار کدام یک ارزنده تر بود ، زمانی که همه چیز در حال نابودیست و از بین

خواهد رفت چه چیز ارزش خواهد داشت ، چه چیزی باعث خواهد شد تا آنکه ما مرگ را باور نکنیم ، آری باید گفت که یک چیز دارد روال ابدیت را طی می کند . و آن بقاست ، بقا باعث می شود که ما هرگز مرگ خود را باور نکنیم و دل به ابدیت نسل بدهیم بی آنکه لحظه ای با خود بی اندیشیم که ما به تنهایی دارای مرگ هستیم و به زودی خواهیم مرد . اما چقدر طول میکشد ، چه کسی می گوید که ما برای ابد زنده ایم . زمانی که همه چیز در هم فرو می رود و به یکباره خاموش می شود ، آری مرگ حادثه ایست که برای تک تک ما اتفاق خواهد افتاد ، اما این انسان های نادان و بی ارزش نمی خواهند حقیقت آن را درک کنند . برای مرد جوان دیگر همه چیز به پایان رسیده است . او خواهد مرد و دیگر هرگز چشمان خود را باز نخواهد کرد تا شاهد این همه ظالمت و گمراهی باشد . اما در پایین برج جمعیت هر لحظه رو به فزونی می رفت ، شاید آن ها آمده بودند تا شاهد مرگ هم نوع خود باشند و نه برای منصرف کردن او ، شاید آن ها اینجا را با میدان گلابیاتوری اشتباه گرفته بودند ، اما چه چیز آن ها را به این جا کشانیده بود ، هیجان ، غریزه ای کثیف که آن ها را از مرگ یک انسان از نوع خودشان دلشاد می کرد . آری چیزی که آن ها را به خود مشغول می کرد هیجان بود ، و شاید این عامل گذینه ای دیگر برای نادیده گرفتن مرگشان بود ، چیزی که باعث می شد سراسیمه و با هیجان از یکدیگر سؤال کنند ، (چه اتفاق افتاده است) آنگاه با چهره هایی آقامنشانه و حق به جانب و همچنین با نگاه هایی تحقیر آمیز به ایراد سخن می پرداختند . انگار نه انگار که امروز مرگ یک انسان

نامید اتفاق می افتد ، آری مرگ مرد نیهلیسم رخ می دهد تا هیجان بی پروای آن ها زنده شود . و زنجیره ی نسل آنگونه که خود می خواهند به وجود آید ، اما با اینکه جسد او را نگاه می کنند به جای آنکه عبرت گیرند و به فکر مرگ خود در افتند به دنبال آنند که با هیجان خاص و آنگونه که برای جمع جلب توجه می کند و با لحنی سرشار از جذابیت برای خانواده ی خود توضیح دهند ، چه کسی می داند شاید در میان آن ها یک فرد معتاد هست که در شامگاه دوستانش را دور خود جمع می کند و با بازگو کردن سرنوشت مرد نگون بخت خواهد توانست که سر صحبت را باز کند و اطرافیانش تا نیمه شب و زمانی که همه نشعه از کشیدن تریاک هستند ، به این موضوع جذاب بپردازند . شاید در میان این جمع مردیست که در شبانگاه و زمانی که در آغوش معشوقه اش قرار می گیرد از مرگ این بیچاره ی فلک زده سخن بگوید ، و از اینکه هر دوی آن ها زنده اند و می توانند با یکدیگر از لذت این شب شهبانی بهره مند شوند تا صبح را در کنار ، و هم آغوشی یکدیگر به شوق زنگی و زنده بودن سپری کنند ، بی آنکه لحظه ای به آن بی اندیشند که سقف می تواند روی سرشان خراب شود و سرنوشت مرد نگون بخت نیز برای آن ها رخ دهد . شاید مرگ او بازیچه ی میوه فروشی شود که برای جلب مشتری و رفع بی کاری خود از آن سخن بگوید و شاید زن های صف خباثانه که هر روز را به دنبال سوژه می گردند تا نوبتشان فرا می رسد و برای وقت کثی خود از شدت آن واقعه ی وحشتناک سخن بگویند ، البته شاید همه ی این ها بی تصویرند . شاید این مغز آدمیست که وقایع مهم را بیشتر به یاد می

آورد تا موضوعات دیگر را ، اما آنکه این ها را به زبان می آورد خود آن ها هستند . برای مرد بیچاره تنها راه باز مانده مرگ است . اما آن ها امید های زیادی به زندگی خویش دارند . شاید آن ها اسیر نوعی دگماتیسم زندگی شخصی هستند که آن ها را مجاب می کند تنها زندگی کنند و دیگر به چیزی نی اندیشند ، حال آن چیز مرگ باشد و یا خدا ، اما مرد بیچاره تنها این را می داند که خواهد مرد . دیگر هیچ زیبایی زندگی او را به درون خود دعوت نکرد . مرد را تنها یک چیز آزار می داد ، چشمانش کور شده بود و گوشش ناشنوا ، به گونه ای که هرگز حقیقت را در نیافت . اکنون باید خفت بدون اندکی تأمل . اما این را می دانست که ماهیت به واجب الوجود خود خواهد رسید ، زندگی نیهیلیسمی خود را فراموش کرد ، سپس تنها جمله ای که بر زبان آورد چنین بود ، از او هستیم و به او باز می گردیم ، چشمانش را به آسمان دوخت و بعد بدون آنکه خود بخواهد از روی بام به سوی زمین خیز برداشت ، در حال سقوط جمله ای را به یاد آورد ، ما روح شما را در شبانگاه باز می گیریم و در صبح بار دیگر باز می گردانیم و از آنچه که در روز می کنید آگاهیم . آری تمام حقیقت همان است ، مرد بیچاره دیگر نیهیلیسم نبود و دیگر دل خود را هم به دنیای کثیفی که انسان های پایین برج به آن دل بسته بودند خوش نکرد . خون مرد همچون رودی سرخ روی زمین در حال حرکت بود ، اما بیشتر مردم در حال تصویر برداری از جنازه ی او بودند ، سری که به دو نیم تقسیم شده بود و مغزی که از لا به لای آن بیرون زده و جنازه ی بیجان مرد جوان برای آن ها سوژه ی خوبی می شد ، سوژه ای

که می توانند به وسیله ی بلوتوث و ابزار های جانبی دیگر به نمایش بگذارند و از این صحنه ی به یاد ماندنی لذت ببرند ، آری او مرد تا هیجان زنده بماند . انگار نه انگار که خودشان سرنوشتی هم تراز مرد بیچاره دارند . اما تنها یک نفر همه ی این ها را می دانست ، کودکی که در دور دست نشسته بود ، نزدیک آمد بادکنکش را که در دست چپش قرار داشت رها کرد ، آنگاه سری جنباند و سپس با صدایی خفیف و زیر لب گفت . یک قطره ی آب بود و با دریا شد .... یک ذره ی خاک و با زمین یکتا شد .... آمد شدن تو اندرین عالم چیست .... آمد مگسی پدید و نا پیدا شد .

کودک این را گفت اما کسی صدای او را نشنید ، بوی خون از هر طرف به سوی شامه اش روانه می شد ، در این حال جنازه ی مرد بیچاره را با پارچه ای پوشاندند انگار تنها کودک بود که همه چیز را درک می کرد و به درستی می فهمید ، کاش هرگز عقل این انسان های نادان و بی ارزش بزرگ نمی شد و کاش که هرگز در راه استدلال زندگی قرار نمی گرفت . این بار باید چیزی را با صدای بلند تکرار می کرد که جمعیت نا اهلان سخنش را بشنوند ، آمبولانس سر رسید و خدمه ی آن جنازه مرد شکست خورده و نگون بخت را از روی زمین برداشتند ، یکی از آن ها در حال جمع آوری مغز او بود و دیگران جنازه را به داخل ماشین حمل می کردند ، در این حال چشمان کودک به چیزی افتاد که در تمام مدت حضور او شکل گرفته بود ، دختری که نمی خواست با واقعیت روبه رو شود و از مرگ و چنین حادثه ی وحشتناکی می هراسید خود را به آغوش معشوقه اش رها کرده و سرش

را روی شانه اش گذاشته بود . کودک که این را نگریست  
 چیزی زیر لب گفت ، ما مرگ را باور نمی کنیم چرا که  
 نمی خواهیم با واقعیت رو در رو شویم . سپس با صدای  
 بلند ، با لحنی منسجم و با جدیت تمام چنین گفت . با یار  
 جو آرمیده باشی همه عمر .... لذات جهان چشیده باشی  
 همه عمر .... هم آخر کار رحلتت خواهد بود ....  
 خوابی باشد که دیده باشی همه عمر .

## ۲

شیاطین ذهن - در عملکرد مغز هر انسانی حالت ذهنی  
 وی به سه قسمت تقسیم می شود . اول آنکه ذهن آدمی  
 دارای سه مرحله در ابتدای خویش است . ۱: تحسس ۲ :  
 تصور ۳ : تفکر . به این شیوه که ما در درجه ی اول با  
 احساسات اولیه ی خود همه چیز را دریافت می کنیم و  
 آن را به مغز خویش می سپاریم ، مغز ما نیز به مرحله  
 ی تصور می رسد ، حال منظور از تصور چیست ؟  
 برای مثال شما تصور کنید که نام شخصی احمد است ،  
 حال بیابید نام آن شخص را مورد تغییر قرار دهید و آن  
 را به اسمی دیگر تبدیل کنید . خواهید دید که احمد باز  
 برای شما همان احمد است . اما چگونه چنین اتفاقی رخ  
 می دهد . به این شیوه که نام شخص و خود او در تحسس



شما شکل می پذیرد و در خروجی و ذخیره ی مغزتان این دو با یکدیگر ترکیب می شوند و مجموعه ای به نام احمد برای شما به وجود می آورد . اکنون شما با شخصیتی دیگر ملاقات می کنید که نام او هم احمد است ، حال اگر این فرد و شخصیتی که شما ملاقات می کنید دارای وضعیت جسمانی و ظاهری همچون احمد قبلی باشد. تصور آنکه این شخص احمد باشد بیشتر در تصور شما شکل می پذیرد اما اگر این احمد دارای تفاوت زیادی با احمد قبلی داشته باشد ، تصور شما بسار دیرتر قادر به حضم چنین احمدی در حافظه ی خود خواهد بود . و عمل Rom در مغز شما اندکی کندتر و غیر قابل قبولتر صورت می پذیرد . در توضیح بیشتر باید گفت که تصور نوعی شیوه ی زیباشناختی خواهد بود ، به این شکل که چشم او می نگرند ، سپس در تصورات به نوعی تناسب و هماهنگی میان آن ها می رسد . سرانجام این ها را با هارد دیسک و تجربه های پیشین خود در تناسب قرار می دهد ، مراحل استدلالی مغز طی می شود و آنگاه است که این مراحل استدلالی در پهنای باند وسیع تر به تفکر دست پیدا می کند . در واقع باید گفت که هنر نیز زاده ی همین تصورات ما خواهد بود . در توضیح بیشتر زمانی که ما نسبت به چیزی احساس دلنگرانی می کنیم به این شیوه خواهد بود که ما در درجه ی اول احساس می کنیم (شامل احساس های سه گانه) سپس تصور می کنیم که همان احساسات ماست و سرانجام نیز با تفکرات خود در برابر آن موضوع از خود واکنش نشان می دهیم . در معنای بیشتر تصور که در پهنای باند تفکر ما وجود دارد آینده گرایی نیز خواهد بود ، به این شیوه که در معرض نوعی

خطر ما به اتفاق هایی که از گذشته وجود داشته است در حال شکل می پذیرد و در آینده رخ می دهد توجه بسیاری می کنیم که این نیز شکل و روشی از تصور است که به شیوه ای داستان وار و زیباگرایانه در حالتی از تصور که در پهنای باند تفکر صورت می پذیرد به وجود می آید . (به یاد دارم که روزی یکی از دوستانم به من گفت ، قرآن همچون کتاب های دیگر دارای زیباگرایی و سخن های آرمانی نیست ، جواب من این بود که قرآن تنها یک حقیقت است برای ما و در آن از شعر ، گرافه گویی و سخن های بی مورد و به دور از حقیقت که تنها دارای توجیح می باشد بسیار دور است .) در واقع باید گفت که قرآن نمی خواهد با احساسات ما بازی کند و اگر چنین بود حقیقت از آن دور می شد اما قرآن حقیقت الهیست که واقعیات را برای ما بازگو می کند . قرآن تنها سخنان را واضح و بدون آرایش بیان می کند تا هر شخصی با هر اندیشه و قدرت تفکری بتواند معنای آن را به درستی دریابد . اما آنچه که در تصور گفته شد و در معنای وسیع آن بزرگ ترین شیطان بر سر راه عقل است و هیچ چیز به اندازه ی تصورات ما نمی تواند زمینه ی فریب عقلانیت و حقیقت را برآید به وجود بی آورد . به این شیوه که اکثر مردم چون فرصت تأمل آنچنانی ندارند و از سویی دیگر عقل گرایی را برای خود یک زحمت می پندارند پس به همان مراحل اولیه که شامل تحسس و تصور است اکتفا می کنند و این می تواند همانند یک شیطان بزرگ آن ها را بفریبد . و چون تحسس همراه با تصور است پس خواست آن ها نیز همین است که به تصورات و آنچه خواستار آن هستند نزدیک بشوند و آن

را با دل و جان دریابند . اما چیزی که مهم است این است که چرا هنر در راه توجیحات قرار می گیرد . دلیل این است که هنر در دو حالت اولیه قرار می گیرد و زمانی که به حالت سوم یعنی تفکر دست می یابد و قتیست که انسان ، زیباشناسی تصور های خود را مورد بررسی قرار می دهد و در یک حالت دیگر به پهنای باند تصور خود در تفکر خویش می رسد . در تصور ، آدمی همیشه به شکلی زنجیر وار و پی در پی می اندیشد . و اغلب زندگانی خود را به صورت یک رمان می پندارد و با مرگ خود این رمان را به شکلی غم انگیز توجیح می کند . اما توجیح چیست ؟ توجیح چیز است که بیش از هر چیز در تصور رخنه می کند و تصورات ما نیز بیشتر جنبه ی هنری دارند ، اینچنین است که هنر ، راه خود را به سوی انسان های لمپن و بی فکر باز می کند (البته زمانی که به جنبه ی فساد می رسد این جمله برای آن دسته از افراد کاربرد دارد) کسانی که بیشتر از جنبه ی تفکر بی زارند و همواره در توهمات تصور به سر می برند به سمت هنر گرایش پیدا می کنند . باید گفت که در طول تاریخ هنر داستان نویسی و شعر در میان مردم کاربرد فراوان داشته است . شعر از توهم تصورات ما نشأت می گیرد . و چون می خواهند خدا را همان گونه که خود می خواهند توصیف کنند ، فلسفه ی خداشناسی را به سمت توجیح پیش می برند ، به شکلی که در شعر زمانی که تحسس با تصور در هم می آمیزد ، خواست آدمی شکل می پذیرد و خواست همان است که آدمی می خواهد نه آنکه حقیقت خود همان است . پس شعر به صورتی توجیحی در می آید و از حقایق به دور می شود . اما ادبیات داستان نویسی

، ادبیات امروزی ایران و رابطه‌ی جوامع فلسفی با این نظام ادبیاتی به گونه‌ای است که تمامی ساختارهای اندیشه‌ای نیز به این گدینه وابسته شده است و در این راه نیز تلاش بسیاری شده است تا ساختار ادبیاتی بر تمامی فرهنگ جامعه نفوذ بیشتری پیدا کند. اما از آغاز و بنیاد که تمامی مسائل زاده‌ی آن است به کلیت این موضوعات باید پی برد و ادبیات را باید از آغاز و مرحله‌ی تکامل آن مورد بررسی قرار داد. اول آنکه ادبیات بیش از هر چیز خواهان آن است تا ذهن و اندیشه‌ی مخاطب را مورد توجه و خواست خود قرار دهد، به این شیوه همه چیز در حالتی تخیل گونه به رشته‌ی تحریر در می‌آید و ادبیات داستان نویسی توجه خود را بیش از هر چیز به احساسات گرایش می‌دهد تا نوشتار خشک، ذهن منجمد و عقلانی را به مخاطب القا نکند و مخاطب را به سمت و سوی بی‌میلی و بی‌حوصلگی نکشانند، اما در این رابطه تنها احساس می‌تواند نقشی بازی کند تا آنکه مخاطب آن کتاب دنبال رو آن موضوع ادبی و کتاب مربوطه گردد و برای این عامل می‌توان چندین محور را که امروزه بیش از هر چیز در ادبیات جامعه‌ی ما و جهان و همچنین در طول تاریخ نمایان است، مشاهده کرد. یکی از این موارد احساس عاطفی و رمانتیسم‌گرایی مخاطب خواهد بود و دوم احساس آرمان‌گراییبست عامل سوم نیز ادراک و علاقه‌ی مخاطب به ماجرای شخص اول داستان است که دارای احساس فردگرایی و خودمحوری در مخاطب است. چهارم، علاقه و احساس ماجراجویی در مخاطب برای رسیدن به سرانجام و نکات محسوس با رابطه‌ی انسانی نسبت به مخاطب می‌باشد. پنجمین آن احساس

دل‌تنگی و نوعی یاد آوری گذشته‌ی بهتر و بی‌وفایی‌های زمان است و از طرفی این عوامل باعث سرگرمی و دلمشغولی مخاطب می‌شود. اما آنچه که به عنوان اوج احساس در وجود آدمی نهفته است، ابراز علاقه و جذابیت‌های عشقی خواهد بود و چون در تمامی موارد ابراز علائق به اوج خود دست نمی‌یابد، هدف و راه خود را در جنس مخالف می‌نگرد که اوجی به نام مسائل جنسی در آن قرار دارد و دومین عامل که می‌تواند خود را به سمت و سوی اوج برساند بدون آنکه در ابراز علائق عشق محوری (عشق انسان به جنس مخالف) دخالتی داشته باشد و در آن سمت قرار گیرد، احساس آرمان‌گرایی خواهد بود که انسان را از همان اوج احساس به سمت خود می‌کشد و تمام علائق را به سمت خود جذب می‌کند و این‌گونه است که ادبیات موفق و کارآمد در میان مخاطب‌های خود به این نکات توجه می‌کند. برای مثال: چرا کتاب صد سال تنهایی گابریل گارسیا مارکز از بزرگترین نوشته‌های جهان و همچنین برنده‌ی جایزه‌ی ادبی نوبل شد، آیا شما این رمان را مطالعه کرده‌اید؟ اگر این رمان را مطالعه کرده باشید در می‌یابید که نویسنده از گذشته‌ی اول و دوم هر دو به طوری محسوس در کتاب خود بهره برده است و همچنین با احساس آرمان‌انگیزی که یک رمان و اثر ادبی را به شور می‌آورد باعث جذاب‌تر شدن داستان شده است و از طرفی گذشته‌ی پنجم را در تمامی محوریت داستان و به خصوص فصل‌های پایانی آن گنجانده است که خود باعث پیشرفت بی‌چون و چرای داستان خواهد شد. اما آنچه که او در داستان خود به آن توجه کرده است پایان

داستان است که در افکار مخاطب تأثیر بسزایی داشته است ، همانند کتاب بوگ ژار گال ، نوشته ی ویکتور هوگر ، نویسنده ی بزرگ تاریخ فرانسه که او هم در کتاب خود نوعی عاطفه گرایی ، همراه با ماجراجویی را به کار می برد که این نیز باعث پیشرفت داستان اوست و در آخر هم با جذابیت بیشتر داستان خود را به پایان می برد تا آنکه مخاطب را که دارای ذهنیتی پایان پسند و محسوس در گذشته ی پنجم است را بیش از هر چیز به خود جذب کند و مخاطب با اجرای این پایان همواره این کتاب را در ذهن خود داشته باشد و این عامل باعث می شود تا آنکه فرد کتاب مورد نظر را به دیگران مورد تعریف و معرفی قرار دهد و ما نیز شاهد آن هستیم که حتی در ادبیات و اشعار ایرانی نیز با چنین عاملی بیش از نکات دیگر ادبی مواجه هستیم ، عامل بعدی که در کتاب بوف کور صادق هدایت و نوشته های ژان پل سارتر ، نویسنده ی فرانسوی ، کتاب قلعه ی حیوانات جورج اورول و دیگر نوشته های نویسندگان معروف دنیا مشاهده می شود تکرار یک جمله را در بیشتر موضوعات و مکاتبات خود به کار می برند که این عامل با توجه به آن است که ذهن مخاطب برگرفته از آن است که پس از پایان باید مسائل و جذابیت هایی را به یاد بی آورد و این جمله که مکرر و به صورت تکرار در رمان به نمایش در آمده است ، می تواند ذهن مخاطب را بیشتر به سمت خود جذب کند و افکار زیبایی رخ داد مخاطب که دارای جذابیت های سلیقه ای نیز هست ، این مورد را به شکلی سلیقه ای می نگرد و این تصویری که در مواردی دیگر وجود دارد برای مثال جذابیت های رنگ ،

رابطه ی آن با موضوعاتی دیگر و یاد انداختن آدمی به تجربیات قبل ، جا گرفتن وسایل در ذهن و قرار گرفتن جذاب آن ها در کنار یک دیگر که باعث تثبیت ذهن در رابطه با آن می شود و گاهی مسائل آینده در این زمینه به وقوع می پیوندد ، در نوشته های ادبیاتی نیز به کار برده شده است و گاهی شعر کلاسیک نیز بهره گرفته از این نوع از تصورات است . حال همه ی این ها گفته شد و تمام این مثال ها بیان پیدا کرد تا گفته شود که ادبیات مظهر فریب و به عمل رساندن توجه مخاطب است و نمی توان آن را در مسائل متفاوت که البته ، امروزه در کشور ما از آن به عنوان برنامه ی فرهنگی برای کلیت جامعه مطرح می شود قرار بگیرد و این نوع از فرهنگ را باید فرهنگ نمادین نام گذاشت که چندان پایبند بر روی اصول خود نمی تواند باشد . البته موضوع این نیست که به کلی ادبیات را در جامعه کنار بگذاریم ، زیرا جامعه با این نوع از اندیشه های ادبی بیشتر از آنکه به سمت مدرن شدن گام بر دارد ، در راه مدرنیته به پیشرفت می رسد و این نیز می تواند آن دسته از جامعه ی ما را که به دام اوباش گری ، اعتیاد و مسائل بی خاصیت دیگر افتاده است به سمت نوعی از مدرنیته ی ادبی و تئامل برتر انسان ها با یکدیگر سوق دهد و نقش اساسی فرهنگ را در جامعه ایفا کند ، اما جامعه ی امروزی ما فلسفه ی ادبی را جایگزین فلسفه ی واقعی کرده است و این می تواند اساس و عموم جامعه را به سمت توهم گرایی و دوری از واقعیت سوق دهد که ما هرگز به جامعه ی منسجم و اساسی دست پیدا نکنیم ، و این را باید بدانیم که اعتدال در موضوعات ، استراتژی و بررسی مسائل

بهترین راه پیشرفت نه تنها برای جامعه ی ایران ، بلکه برای تمامی جوامع خواهد بود . حال اگر بخواهیم از موضوع جامعه شناسی بگذریم به موضوع مذهبی دست پیدا می کنیم و می دانیم که اگر ادبیات وارد فلسفه شود با آن همه فریب ذهن می تواند وجود خدا را خالی از حقیقت کند و این نیز حقیقت است اما حقیقت توجیحی و را بطه ای با واقعیت ها نخواهد داشت . اما در بحث بیشتر اینکه ما در می یابیم که فریدریش نیچه می آید و از فلسفه ی نیهیلیسم خود (البته در آینده بیشتر در این رابطه و فلاسفه ی دیگر سخن خواهیم گفت) وجود مذاهب را نفی می کند و ژان پل سارتر با اگزیستانسیالیسمش می آید وجود خدا را نفی می کند . در می یابیم که این ها در ریشه ی خود بازگشتی به ادبیات داشته اند و حال اگر بخواهیم این موضوع را کنار بگذاریم ، چرا که بازگشت عقیده به خود شخص چندان درست نیست . در می یابیم که تمام سخن های نیچه جنبه ی روانشناسی دارد و هیچ رابطه ای با فلسفه ی واقعیت نخواهد داشت . به این شیوه که همه چیز را به سمتی از استدلال روانشناسی می کشاند و استدلال خود به تنهایی دارای هزاران نوع توجیح است ، به این شکل که من می توانم با وارد کردن احساس به آن از هر طرفی که بخواهم آن را به جایی سوق دهم ، در روانشناسی من می توانم موضوعی را نفی کنم و با توجیح استدلالی می توانم بار دیگر همان موضوع را به تثبیت برسانم و آن هایی که می گویند فلسفه دنیایی بی پایان است ، باید گفت که توجیح روانشناسی دنیایی بی پایان است . اما حقیقت فلسفه یک چیز است و آن حقیقت محض است که تنها حقیقت موجود می باشد ، حقایق دیگر



نیز یا توجیحی و مربوط به روانشناسی ذهن خواهد بود و یا آنکه وابسته به ذات خداست که حقیقت وابسته نام گرفته می شود . اما از همه ی این ها که بگذریم نیچه خود را به سمتی از اومانیزم و انسان گرایی ماتریال می کشاند و در این جاست که همه چیز بنا به خواست و نیاز آدمی به وجود می آید . چیزی که من دوست دارم و یا خواهان آن هستم آن چیزی نیست که دارای ذاتی جدا از ذهن روانشناسانه ی من خواهد بود . بلکه بنا به نیاز و خواست درونی من است . اینکه آدمی با ذهن خود به خدا می رسد باید با همین عقل خویش خدا را دریابد به این معنی نیست که باید ذهن را از واجب الوجود خود و جوهر آفرینش جدا کنیم ، بلکه بدان معناست که انسان واقعیت مادی را در حقایق ذهنیت باید مورد توجه داشته باشد و نه خواست ذهن خویش را . که خواست همواره برای ما توجیح را می آفریند به شکلی که دوست داریم خدا همانگونه باشد که خود ما خواهان آن هستیم و این نیز زمینه ی فرمانبرداری ما را در دستان شیطان قرار می دهد . اینکه ما خدا را در روانشناسی بنگریم بدین معناست که می خواهیم او را توجیح کنیم و با زنجیره ای از تصورات خود خدایی دیگرگونه بیافرینیم . اما درباره اگززیستانسیالیسم و یا ماتریالیسم باید گفت که چگونه می شود یک انسان خود را به خودی خود به وجود بی آورد حال آنکه ، آدمی بسیار جاهل است و تنها به کمک علم می تواند از اجزاء درونی خویش آگاه شود . چگونه است که آدمی به خودی خود می تواند زاد و ولد را به وجود بی آورد و جنسی از نر و ماده برای خویش شکل دهد . حال بی اندیشیم که انسان بسیار بزرگ عقل و داناست ،

اما حیوان چطور ، زنبور عسلی که خداوند در سوره ی مبارک نحل بیان می دارد اگر وحی خدا نباشد موجودی به آن کوچک مغزی چطور می تواند چنین کندوی با عظمت و چنین عسل پر باری را بسازد . اما بیایم فرض کنیم که این درست است و همه ی موجودات خود را به وجود می آورند ، اما دلیل آن چیست که تمامی ذات هستی اگر اندکی تغییر کند دیگر هرگز قادر به بازگشت نخواهد بود و کره ی زمین نابود خواهد شد ، چطور است که اگر چرخش زمین اندکی دیر و یا زود انجام بگیرد و یا آنکه فاصله اش با خورشید تغییر کند همه چیز به فنا کشیده می شود . کیست که هر چیزی را از آب به وجود می آورد . آیا انسان در ساختن آن دخالتی داشته است و به قول قرآن آن درخت پر باری که پروردگار حق آن را به وجود می آورد آیا دست انسان در به وجود آمدنش کاری کرده است . باید گفت پس کدامین نعمت های پروردگارتان را انکار می کنید . اشخاصی که چنین می کنند همان کور و کرها هستند که ذات مقدس الهی را نمی بینند . البته ژان پل سارتر در اواخر عمر خویش به خداوند ایمان می آورد و ما نیز برای او آرزوی سعادت در آن جهان و آخرت را خواستار هستیم . و البته ذهن او به دلیل رابطه با کمونیست ها درگیر تکفیر آن ها شده بود . مشکل ما این است که در حال خود غرق می شویم و پیش و پس خویش را فراموش می کنیم . جوهر وجود خود را از دست می نهیم ، به استدلال حقیقت محض و رابطه ی آن با وجب الوجود توجهی نمی کنیم ، اما حال و اکنون خویش را به درستی و با چشمانی باز می بینیم . نیهیلیسم در معنای کلی همان تکیه به حال خویش است و اینکه ترس از آینده

ی مرگ و نابودی خویش . بعضی ها مجبور می شوند از این ترس و برای پیدا کردن کسی که ابدیت آن ها را تأمین کند به خدا پناه ببرند و بعضی ها تا آخر عمر خویش را در این عامل زجر آور به سر می برند . باید گفت که بدترین نوع افسردگی ، افسردگی نیهیلیستی می باشد چرا که انسان از همه چیز دل می کند چرا که همه ی آن ها را فانی می پندارد . اما در این رابطه باید گفت به نوشته ی قرآن کریم همان کس که ما را آفریده است هم اوست که ما را زنده خواهد کرد . حال یک شخص با خود می اندیشد که ترس از نیهیلیسم شدن انسان ها را در طول تاریخ به سمت خدا و ابدیتی که او از آن سخن می گوید می کشاند ، اما در مبحث اول باید گفت که نباید وجود خدا را به ذهن روانشناسی انسان ها ارتباط داد بلکه باید او را به جوهری که انسان را به خدای خویش مرتبط می کند توجه کرد . اینکه می گویند جهالت آدمی در طول تاریخ و ساخت خداهای متعدد وی را به سمت خدای یگانه کشیده است خالی از حقیقت می باشد . البته این موضوع حائز اهمیت خواهد بود و نباید گفت که این تنها روانشناسیست زیرا خداپرستی از پیشینیان برای ما به ارث رسیده است ، اما این را باید گفت که خدا را می توان در جهان اطراف ، جوهر ماهیتی خویش و قرآن حقیقت محض مشاهده کرد و پیداست که خدا و یا واجب الوجودی هست که همه چیز به او منتهی می شود . گاه پیش می آید که ما از ابزار های غلط برای خدا پرستی استفاده می کنیم و به گفته ی امانوئل کانت خدا باید وجود داشته باشد چون اگر وجود نداشته باشد چه کسی به ما جزا و پاداش باید بدهد ، اما این بسیار غلط است زیرا

وجود خدا را منتهی به نیاز و خواست خود می کنیم در حالی که خدا دارای ذاتی جدا از ماست و اینگونه روح راستین حقیقت را در نخواهیم یافت . با این عقیده به جای آنکه ذهن جمعی را به سمت خداشناسی بکشانیم به عکس آن را از حقیقت الهی دور می گردانیم و باید گفت که این راه بار دیگر به روانشناسی مربوط می شود ، اما با طرح کردن درست مسائل راه خداشناسی و رسیدن به ذات حقیقی الهی را برای ما آسان تر خواهد کرد .

## ۳

اگر خدا را باور ندارید مرگ را باور داشته باشید . هیچ چیز به اندازه ی هنر انسان را از حقایق دور نمی سازد ، این حقیقت که من خواهم مرد . آری ، شاید گفته شود که اینکه هنر انسان را از یاد خدا دور می کند حرفی چرند باشد . اما به راستی این چرند نیست که انسان خواهد مرد و به راستی که هنر یک حقیقت است اما حقیقتی توجیحی.

## ۴

اگر که بخواهیم مرگ را بار دیگر به تصویر بکشیم و درباره ی آن به ایراد سخن بپردازیم . بهتر است که از همان اول به شیوه ای استدلالی درباره ی مرگ بپردازیم . دلیل آنکه انسان ها کمتر مرگ را باور می کنند چیست ؟ بهتر است که این موضوع را با یک مثال کامل به

توضیح بکشانیم ، به این شیوه که ما انسانی را از مرحله ی خودکشی باز گیریم و آن را در چندین اتاق متوالی قرار دهیم . حال در اتاق اول او را برهنه کرده و دمای اتاق را در حد بسیاری پایین بیاریم و به او گوشزد کنیم که اگر به اتاق بعدی برود پوشاک و هوای گرم در آن وجود دارد ، که می تواند خود را از این سرمای وحشتناک حفظ کند . با این که شخص از جان خود عاجز است اما بی شک خود را در اتاق مقابل قرار می دهد و از گرمای پیرامون خویش و پوشاک مناسب بهره مند می شود . حال او گرسنه است و در اتاق پسین برایش اندکی غذا محیاست که می تواند سیر شود . باز شخص اتاق بعدی را انتخاب می کند و از گرسنگی شکم خویشتن به در می آید ، حال او همه چیز دارد ، پوشاک غذا و هر چیز دیگری که برای زنده ماندنش مؤثر است . اما یک چیز از او دریغ شده است . برای او نه هوایی تازه است و نه سرگرمی ، در اینجا او حوصله اش سر می رود . در حال دیوانه شدن به سر می برد ، اما از بخت نیکش در اتاق به رویش باز می شود و در آن سوی اتاق های خفقان آور و رنجناک می تواند نفسی تازه بکشد . اما هیچ پناهگاهی برای او نیست و در شهری گرفتار شده است که هیچکس را در آن نمی شناسد ، اکنون او غریب است ، اما جمع می تواند او را نجات دهد ، به میان جمع باز می گردد ، برای خود شغلی دست و پا می کند ، اما شخص چیزی در زندگی خود کم دارد و آن غریزه ی جنسیست . بهتر است که ازدواج کند ، همین کار را انجام می دهد ، اما زندگی مخارج بیشتری را از او می خواهد ، برای گرسنه نماندن به پول بیشتری احتیاج دارد ، او

می خواهد زندگی خود را حفظ کند . در این هنگام راهی برای رشوه خواری در شغلش می یابد و به آن نیز مشغول می شود . شخصی که هر روز آرزوی مرگ داشت اکنون سر مست و شاد از زندگی خویش است و هیچ چیز به اندازه ی جمع دوستانش به او لذت زندگی کردن را نمی بخشند . این چنین است که فرد به فساد کشیده می شود و بزرگترین سد در مقابل او برای رسیدن به خداشناسی غریزه ی وی می باشد . غریزه ی زندگی که بیشترین عامل تأثیر گذار برای باور نکردن مرگ است . حال همه ی این ها درگیر نوعی استدلال است و شیوه ی زندگی فرد به نوعی حالت استدلالی در می آید ، اما بنا به فلسفه ی توماس هابز (فیلسوف انگلیسی) مغز انسان همواره در شکلی زنجیر وار قرار دارد و هیچ موضوعی در مغز آدمی به خودی خود به وجود نمی آید ، این نیز می تواند زنجیره ای از زندگانی آدمی هم باشد که با رابطه ی زنجیر وار مغز خود نیز به حالتی زنجیری در می آید و انسان را در خود سرگرم و سر در گم می کند ، آدمی در این مرحله حقیقت را به کندی در می یابد و باعث فسادها و لذت گرایی های بسیاری می شود بدون آنکه به مرگ بی اندیشد . اما در مباحث بیشتر فلسفه ی توماس هابز که برای جنگ و صلح نوشته شده است اشاره به کمیت های آدمی شده ، همان چیزی که نیروی غریزه ی آدمی را فعال می کند . و باعث می شود که سرگرمی دیگری در انسان به وجود آید . راه دیگری که از غریزه ی آدمی به وجود می آید بازگشت به میان جمع است . جمعی که بنا به حالت زنجیر وار مغز ما و غریزه مان خواهان اکنون بهتر است . به شیوه ای که در

استدلال اتاق های پیاپی بیان شد . در اینجا ما نتیجه گرفته ایم که نقش بسیار اساسی در گمراهیمان را همین غرایز انسانی و انسان بودنمان تأیید می کند . انسان بودن و ذهنیت انسانی ما همیشه باعث می شود تا فریب و شورش های درونیمان محوری برای گناه و پلیدی در ما به وجود بی آورد و راهی که ما برای به تمسخر گرفتن دیگران به کار می بریم در واقع همان روش انسان بودن ماست ، به این شیوه که اکنون بهتر ما خواهان یک نوع لذت کوتاه مدت است و این لذت کوتاه مدت در راه به وجد آمدن و هیجان داشتن زودگذر بر می آید و راه به خودی خود برای به تمسخر گرفتن دیگران هموار می شود . موضوع بعدی که ما را به این سمت و سو می کشاند یک نوع احساس برتری نسبت به شخص مقابل و همینطور نشان دادن شخصیت و وقار خود به دیگران و یا خندانیدن آنان است که این نیز باعث ایجاد غرور در ما می شود و همه ی این ها ساختاریست برای رسیدن به یک لذت که خود ما خواهان آن هستیم و این لذت نیز چندان دوامی نخواهد آورد . اما آنچه که در مباحث پیش هم به آن اشاره کردیم ذات انسانیت است که دارای وجودی فریبنده خواهد بود ، و هر آنچه که موقعیت عقل و احساس در یک حالت زمانی و مکانی قرار می گیرد خواهان به وقوع پیوستن این مورد است و در مبحث بیشتر این انسان بودن است که دامنه ی فریب را با تکیه بر این چهار عامل بیشتر می کند . اما هر اندازه که مردم این نوع استدلال ها را درک کنند به این نکته می رسند که خود از همه احمق تر و قابل تمسخر تر هستند ، زیرا درگیر یکسری هیجانات کوتاه مدت شده اند . اینکه ما می خواهیم همواره خود را

برتر در میان جمع نشان دهیم باعث می شود تا راهی به سمت تفسخ کردن دیگران ببینیم ، و نشان دادن خود به دیگران برای ما نوعی سرگرمی خواهد شد . بیشتر فسادها را انجام می دهیم تا جمع را از خود راضی کنیم و خود را به عموم نشان دهیم . حال در رابطه با مرگ به شیوه ایست که از جمع پیرامون خود همان گونه که می خواهیم تأثیر گذار باشیم ، خواه و یا نا خواه مورد تأثیر جمع واقع می شویم و به گفته ی فریدریش نیچه (فیلسوف آلمانی) (به من بگو از کجا آمده ای تا به تو بگویم که به کجا خواهی رفت .) برای مثال بیشتر ما تحت تأثیر جمع که برای بقا می جنگند ما نیز می خواهیم هیچ چیز را از دست ندهیم . اگر در جمعی که ما قرار داریم از دست دادن لذت ها احمقانه باشد برای ما نیز به همین شیوه است . به طور معمول جمع همواره برای ابدیت زندگی می کنند و بی شک این جمع هرگز تنها نخواهد شد که با خود در رابطه با مرگ بی اندیشند . به این شکل که اگر کسی در میان جمع باشد کمتر از شخصی که تنهاست به بی ایمانی می رسد ، زیرا آنکس که به تنهایی زندگی می کند بیشتر با خطر نیهیلیسم مواجه می شود چرا که مرگ را باور دارد و به آن اندیشیده است . اما کسی که در جمع قرار گرفته است به نحوی سرگرم ابدیت جمع می شود که بسیار کم پیش می آید تا آنکه به مرگ خویش بی اندیشد . این ها همه باعث می شوند تا ما مرگ را باور نکنیم . اینکه من می گویم اول باید مرگ را باور داشت و بعد خدا را ، همین است که باور به مرگ باعث می شود تا پرده ی فریب سرگرمی ، بازیچه های انسان بودن ، غریزه ی بی ارزش و فریب جمع در برابر چشمان آدمی



پایین کشیده شود و انسان دریابد که همه ی این ها زودگذر و بی مقدار است ، به خصوص فریب جمع ، زیرا ذهن انسان بسیار تأثیر پذیر است و زمانی که از خود دور می شود بیشتر از آنکه تفکر کند و بی اندیشد تأثیر می بندد و بار دیگر همان فریب ذهن که تأثیر گذاری بیش از اندازه است آدمی را از باور مرگ دور می کند ، اما از این جمله که مرگ را اول باید باور داشت و بعد خدا را هرگز تکفیری به میان نیامده است چرا که مرگ از نشانه های وجود خداوند است ، وجود خدا برای خویشتن احتیاج به هیچ چیزی نخواهد داشت . او بی نیاز است اما برای ما که انسان هستیم و درگیر فریب های انسانی خود ، نشانه هایی به وجود می آورد و از آنچه که از قرآن به دست می آید خداوند برای اثبات وجود خویش به ما از نشانه ها سخن می گوید و چه بهتر که یکی از نشانه هایش برای ما انسان ها مرگ است . ما مرگ را باور نمی کنیم چرا که غریزه نمی گذارد . چرا که به جسد بو داده ی خویش که می پوسد و حتی سگ هم حاضر به نزدیک شدن در برابر آن نیست نمی اندیشیم . به راستی که انسان تا چه اندازه مغرور است ، بگذار این ها را فرو گذاریم و اندکی به مرگ خویش بی اندیشیم ، بگذار که تمام دنیا مرا ابله بپندارند ، اما من لحظه ای از این عقیده که مرگ است پا پس نخواهم کشید ، چرا که نمی خواهم ابلهانه زندگی کنم . چرا که راه زیستن من در آرزوهای پوچ و بی مقدار گره نخواهد خورد . و به این سبب است که قرآن مجید در رابطه با مرگ انسان سخن های بسیار گفته است .

## ۵

زنجیره ی نسل – چیز دیگری که باعث می شود ما مرگ خود را فراموش کنیم زنجیره ی نسل ماست و همین عامل باعث آن است که آدمی خود را در نوعی ابدیت قرار دهد و تاریخ را به خود نسبت می دهد .

## ۶

اکنون بهتر ، منیت آدمی ، زنجیره ی نسل ، زنجیره ی منیت ، غریزه ی جمع ، هنر و زیبایی های تصویری ، هیجان ، و در کل هر چیزی که به غریزه ی ما مربوط است باعث می شود تا آنکه مرگ را باور نکنیم و همین عامل نشان می دهد که باور نکردن مرگ تنها از روی غریزه است .

## ۷

هوس برای شما اندکی طول می کشد ، سپس می گوئید راستی چه زمان کوتاهی را به آن گذراندم ، مدتی می گذرد و شما بار دیگر به سراغ این هوس می روید ، آنگاه فاصله ای در میان یک شهوت با شهوت دیگر اتفاق می افتد و زمانی که در دره ی هوا و هوس ها گرفتار شدید آنگاه فریاد سر می دهید که تنها یک چیز در درون ما وجود خواهد داشت و این زنجیره ی هوس هاست که اگر

چه برای من مدت کوتاهی طول می کشد اما همواره برای من این زنجیره خواهد بود . و دریغ از آنکه پایان همه ی این ها مرگ است و شهوت در جایی بیشتر معنا پیدا می کند که جسم و لاشه ی شما را کرم زده است و جسد بد بوی تان هر حیوانی را که در زندگی از آن بی زاری می جستید از شما خواهد گریخت .

آدمی همواره فلسفه را در روانشناسی جستجو می کند در حالی که فلسفه ی روانشناسی تنها فلسفه ی توجیحیست و ما دارای سه نوع حقیقت هستیم که یکی از آن ها حقیقت توجیحی و روانشناسی می باشد ، مورد بعدی حقیقت وابسته است که به آفریده های او اطلاق می شود و در آخر نهایت آن که غایت نهاییست حقیقت محض خواهد بود که تنها بازگشتش به کلام خداوند و ذات مقدس او می باشد . آنچه که ما از نشانه های الهی وجود پروردگار را در می یابیم باز هم حقیقت توجیحی می باشد اما همه ی این ها دارای ذاتی جدا از ذهن ما می باشند که حقایق وابسته به واجب الوجود خود باز خواهند گشت و روانشناسی تنها تصمیم گیری در رابطه با اینکه خداوند چگونه باید باشد خواهد بود . اما آنچه که مورد بحث و گفتو گوست این است که کمونیسم ، مارکسیسم ، ناسیونالیسم ، انترناسیونالیسم ، لیبرالیسم ، سوسیالیسم ، فمینیسم ، راست ، چپ ، میانه ، راست افراطی ، چپ افراطی و تمام احزابی که در تاریخ غرب و شرق اتفاق افتاده است و یا در قرون وسطی و پیش یا پس از آن تنها دلیل انکار خدایشان برای این بود که خدا را برای دنیای خود طلب می کردند و نه آخرت و دنیای پس از مرگ خویش ، پس اینگونه شد که دنباله رو راه داروینیسیم شدند و برای خود دلایلی تراشیدند و از داروینیسیم به نئوداروینیسیم ، از نئوداروینیسیم به تکامل جهش دار رسیدند اما با به وجود آمدن تاریخ جدید و روزگار مدرن و پیشرفته ی ارتباطات احزاب راه خود را از دلایل خویش برای فساد و آنچه که خود ، آزادی در قید قانون می نامند از داروینیسیم شروع کرده و آن را دیگر به اتمام

رسانیده اند چرا که مردم دیگر این نوع آزادی را به جای دین پذیرفته اند و از طرفی مسائل داروینیسیم در علم نوین به طور کلی رد و غیر قابل قبول شده است اما آنچه که حائز اهمیت می باشد این است که ارتباطات ، غریزه ی روز افزون جمع و توجیحات هنری و سینمایی باعث شده است تا اینکه مردم دیگر به مسأله ی اینکه از کجا آمده اند نی اندیشند و تنها به این فکر کنند که هستند و در حال حاضر قرار دارند .

پس وجود خدا برای آن ها که یک زمان دارای اهمیت بود و مردم چون خدا را برای دنیای خود می خواستند و از طرفی دارای نیم نگاهی به ذات وجود او بودند و دلیل آن این بود که قرون وسطی زمان ظهور فلاسفه ی فراوان بوده است عقاید خود را به سمت نوعی فلسفه ی توجیح کننده که داروینیسیم نام دارد و بعد ها اشخاصی همچون کارل مارکس ادامه دهنده ی راه داروین شده بودند و تنها یک دلیل داشت که زنجیره ی نسل و فساد مدرنیته همه ی آن ها را فریفته بود . اما اکنون و در حال حاضر دیگر کسی برای رد وجود خداوند خواهان دلیل و برهان نیست چرا که مواردی همچون ارتباطات ، توجیحات هنری و فساد جمع باعث شده اند که انسان دیگر خواهان وجود خداوند نباشد . و سال هزار و چهارصد نیز زمان اوج این عقیده خواهد بود . از بدو احزاب تا کنون مردم خدا را برای زندگی دنیا خواسته اند و خارج از مذهب کمونیستی در ادیان مسیحیت و یهودیت نیز مردم غرب به همین شیوه عمل می کنند . اما مبارزاتی که باعث شده است وجود خدا نفی شود انسان را مجبور می کنند تا آدمی برای انجام مبارزات خویش خدا را کنار بگذارد و به

اهداف دنیوی خویش بنگرد ، زیرا مسأله بر سر پیشرفت است . و همانگونه که خداوند در قرآن کریم فرموده اند ، آنها که ما را برای دنیا می خوانند پس ما دنیا را به آن ها می دهیم اما آخرت را از ایشان دریغ خواهیم کرد .

## ۲

کسانی که جهنم را مورد تمسخر قرار می دهند. این به آن دلیل است که انسان چون خود گناهکار است و از طرفی هر انسانی هر چیزی را که از منظر خود می نگرد (برای مثال کمتر کسی پیدا می شود که از موقعیت خود دفاع نکند) همان را حقیقت می داند . بنابراین او تنها به چیزی باور دارد که موقعیت خود او برایش به وجود آورده است و این نیز تنها زاده ی منیت خود اوست . این منیت خود انسان است که سخنانش را توجیح می کند و چون خود را غرق در گناه می بیند بنابراین کارهای خداوند منزّه را زیر سؤال می برد در حالی که هر انسانی آزاد آفریده شده است اما خود اوست که می خواهد به جنگ با خدا برود و دنیا را به سعادت الهی ترجیح می دهد .

به راستی انسان از نطفه ای بی ارزش آفریده می شود اما به جنگ با پروردگارش بر می خیزد .

# شهریاران

(قسمت اول)

زنجیره ی ناسیونالیسم – مبارزه برای پیشرفت و نشان دادن هوس قدرت خویش به دیگران ، چه چیزی انسان را به این زنجیره ی ناسیونالیسم متصل می کند . ما می

خواهیم به دیگران نشان دهیم که ملت برتر هستیم ،  
بنابراین ترکیه ی لاییک به وجود می آید و شخصی  
همچون آتاتورک که خود را درگیر زنجیره ی ناسیونالیسم  
می کند و همین باعث می شود تا زنجیره ی ناسیونالیستی  
جای باور مرگ را بگیرد و فساد بارها و بارها توجیح  
می شود .

در آغاز هستی جهان به صورت یکپارچه و بدون حاکم و  
سرور بود ، پس از گذشت مدت زمانی انسان های اولیه  
که خود را در معرض انقراض و خطر از سوی دیگر  
جانوران می دیدند تصمیم گرفتند تا با یکدیگر جمعی را  
تشکیل دهند و از غریزه ی جمع برای دفاع از خود و  
خانواده هایشان استفاده کنند . بنابراین قبایل اولیه اینگونه  
به وجود آمد ، اما در اینجا مشکلی بزرگ قرار داشت ،  
آری آن ها توانستند از غریزه ی جمع خود برای دفاع از  
دیگر جانداران و جانوران وحشی بهره جویند اما کمبود  
غذا و درگیری بر سر قلمرو چیزی بود که غریزه ی  
جمع برای آن ها به وجود آورد . حال جنگ ها در میان  
قبایل وحشی به راه می افتد و سپس با گسترش جمعیت و  
فراوانی نژادها درگیری در میان قبایل به شکلی گسترده



تر اتفاق می افتد . بنابراین قلمروها به وجود می آیند و میان آن ها افرادی به عنوان رئیس قبایل خوانده می شوند که قدرت را برای خود حفظ می کنند و دیگران نیز از آنان طبیعت کرده تا به امور سرزمین خود و برای مقابله با تهاجم بیگانگان که غرایز جمع به وجود آورده است مقابله کنند ، بنابراین شهریار اول پا به عرصه ی سیاست می گذارد و در برابر او افرادی هستند که جان خود را برای رئیس قبیله ی خود فدا می کنند . در این حال شهریار اول به فکر فرو می رود ، تنها دفاع مطلق نمی تواند حکومت او و قبیله اش را که اکنون به یک قبیله ی بزرگ تبدیل شده است حفظ کند بنابراین برای استحکام دفاعی خود باید قوی تر شود تا کمتر قبیله و حکومتی جرأت حمله به قلمرو وی را داشته باشد . بنابراین حمله به قبایل همسایه و گرفتن قلمرو بیشتر می تواند او را قوی تر کند و به نحوی شکست شهریار اول تا حدودی امکان ناپذیر شود . سپس جنگ ها شکل می گیرد و شهریار اول بسیاری از قبایل اطراف را به طبیعت از خود در می آورد . سرانجام با گسترش یافتن سرزمین قبایل شهریار اول به شکلی نابه هنگام جان خود را از دست می دهد . مردم و بزرگان قبایل نیز برای ادامه ی راه ریاست قبیله ی خویش و برای حفظ شدن از آسیب بیگانگان باید کاری را انجام دهند ، آن ها اجلاسی را برگزار می کنند و از این اجلاس هر شخص به نوبه ی خود پیشنهادی را مطرح می کند ، اما بهترین پیشنهاد از آن پیرمرد هشتاد ساله و با تجربه ایست که می گوید فرزندان وی باید به جانشینی برگزیده شود ، اما در میان آن ها هم همه ایست ، آری ، عقاید افرادی که در اجلاس هستند با یکدیگر

هماهنگ نیست . بار دیگر این پیرمرد است که نظر به انجام آراء و حق رأی می دهد و حاضران نیز با این عمل موافقت می کنند . بنابراین اولین جرعه های دموکراسی از این زمان است که آغاز می شود . آراء و نظر اکثریت نیز به جانشین شدن فرزند شهریار اول دلالت می کند و سرانجام اینچنین است که امپراطوری جای قبایل را می گیرد و دربار برای حفظ قبیله ها و حکومت بر آنان به وجود می آید . حال شهریار دوم بر تخت امپراطوری نشسته است ، با آمدن او بر سر کار هوس قدرت و نفس امپراطور بالا می گیرد ، اینچنین نیز سرزمین آن ها گسترش بیشتری پیدا می کند و نسل آن تا زمان شهریار ششم ادامه می یابد ، با ادامه و گسترش امپراطوری و با تکیه بر تاریخ اکنون دیگر افراد به سمت ناسیونالیسم پیش می روند ، اشعار حماسی به وجود می آید و داستان های حماسی شکل می گیرد . بنابراین چیزی به نام میهن مطرح می شود و اینگونه است که تاریخ معنای یک ملت و یا کشور را ایجاد می کند . حال نوبت شهریار ششم است اما او فردیست شراب خوار و فسادگر که تمام عمر خود را به خوشگذرانی سپری می کند . در این راه نیز مردم کشور در حال دست و پنجه نرم کردن با فقر هستند و بسیاری از آنان در اثر بیماری و گرسنگی جان خود را از دست می دهند ، با این حال این شهریار ششم است که با خوشگذرانی و گرفتن مالیات های سنگین کشور را روز به روز به فقر و بیچارگی می کشاند . اما در این باب ملت هم بیکار نمی نشینند و بر علیه شهریار ششم قیام می کنند . مردم کشور خواستار برکناری شهریار ششم هستند و او برای سرکوب آنان وسیله ای به نام

گیوتین را به وجود می آورد تا گردن مخالفانش را با آن قطع کند و دیگران را از عواقب مخالفتشان علیه خود بترساند. اما مردم بیشتر قیام می کنند و داستان جان فدایان خویش را در کوچه و بازار و به هر مجلس و خانه ای، سینه به سینه به دیگر شهرها و مناطق کشور انتقال می دهند. اما در اینجا اتفاقی رخ می دهد و شهریار ششم بر اثر شرابخواری بیش از اندازه جان خویش را از کف می دهد و پس از آن نیز شهریار هفتم به حکومت می رسد. با دست یافتن شهریار هفتم به قدرت قرون وسطی آغاز می شود، اکنون کشورها به قرون وسطی دست می یابند و وسایل تولید به شکل چشمگیری ارتقا می یابد، در این صورت وسایل چاپ گسترش بیشتری پیدا می کند و عقاید روشنفکران و مبارزان راه آزادی به صورت چاپ و مکتوب به اطلاع عموم جامعه می رسد. در این رابطه پادشاه مجبور می شود به افکار ماکیاولی دامن زده و حکومت بورژوازی را جایگزین حکومت فئودال کند. اما یک اتفاق ناگهانی و سخته ی قلبی باعث می شود که شهریار هفتم نیز زندگی دنیا را وداع بگوید و حکومت را برای فرزند خود، شهریار هشتم به جای بگذارد. با این حال حکومت شهریار هشتم بسیار ظالمانه تر از پدر خویش است و خود کامگی را در فرمانرواییش به نهایت می رساند. با فراوانی صنعت چاپ و گسترش آگاهی مردم نسبت به فرمانروایی ظالمانه ی حکومت شهریاران و ازدیاد روزنامه های داخلی و خارجی و بیشتر شدن احزاب، مردم به سمت مشروطه شدن گام برداشتند تا از خودکامگی و یکه تازی حکومت پادشاهان خود جلوگیری کنند. در این رابطه جنگ های داخلی بساری شکل

گرفت و در زمان شهریار نهم حکومت مشروطه به وجود آمد. حال بزرگترین اشکال بر سر مردم جامعه و پیشرفت روز افزون وسایل تولید بورژوازی است. اکنون احزاب کارگری به وجود می آید، واژه ی پرولتاریا شکل می گیرد و کشور به سمت یک ملت کمونیسم سوق پیدا می کند که بیشترین عامل تأثیر گذار آن جنبش های مدنی بوده است. با گسترش حکومت های راست افراطی در اروپای غربی، ایتالیا، آلمان و .... و کشمکش میان امپریالیسم ها در گسترش وسایل ارتباطی و رسیدن به نوعی مدرنیته ی پیشرفته کشورها به درگیری بیشتری کشیده می شوند و جنگ های جهانی شکل می گیرد که در تمام مدت آن رشادت های فراوانی صورت می پذیرد، سرود های ملی به وجود می آید و میهن پرستی در این زمان است که به اوج آرمان خود می رسد. پس از جنگ های جهانی هنوز آواز میهن پرستی در تمامی کشورها برپاست و رقابت و خودنمایی باعث ایجاد و گسترش آرمان و طن پرستی خواهد شد. اکنون زمان امپراطوری شهریار دهم رسیده است، اما دخالت های بیجای شهریار دهم مردم آزادی خواه کشور را آزار می دهد و اکنون زمان آن رسیده است تا دوران خودکامگی به پایان رسد. بنابراین کودتاها و انقلاب ها شکل می گیرد و آخرین امپراطور، یعنی شهریار دهم نیز سرنگون می شود. حال فرهنگ مدرنیته و احساس رقابت بیش از هر چیز جای حقایق را می گیرد و هر کشوری خواهان آن است تا خود را به شکلی مدرن تر و پیشرفته تر به نمایش بگذارد، پس هنر های رقابت آمیز،

ورزش ها ، تکنولوژی ها گسترش بیشتری پیدا می کند و در این عرصه در جهان انقلاب بزرگی ایجاد می شود . اینک کشور های جهان سوم نیز که اکثر دارای فرهنگی اسلامی می باشند در حال ترک آداب و فرهنگ خود هستند . زیرا چون پیشرفت کشورهای مسیحیت و اکثر لامذهب را می نگرند به این فکر در می افتند که چون آنها به پیشرفت گسترده ای رسیده اند بنابراین کشور ما هم باید فرهنگ خود را به آن ها نزدیک بگرداند تا به پیشرفت بیشتری دست یابد و یک روز با قدرت اقتصادی و مدرنیته ی پیشرفته ی آنان همسان شوند ، بنابراین فرهنگ های اسلامی روز به روز کنار گذاشته می شود چرا که خود نمایی و رقابت پا به عرصه ی فرهنگ ها و ملت های گوناگون با هر عقیده و نژادی می گذارد .

۱

آنچه که در مبحث شهریان مورد ذکر بود این است که ما در درجه ی اول به صورت تکاملی به میهن پرستی و ناسیونالیسم دست می یابیم ، اما به شکلی برای آن درگیر ساختار زمانی هستیم و زمان میهن پرستی ما را برای خود ما تأمین می کند . در میهن پرستی و گاه امپریالیسم انسان ها خود خواهی خویش را در واحد فردیت کنار گذاشته و در واحدی جمعی آن را به شکلی بزرگ تر به نام میهن ارتقا می دهند . در اینجا آنچه که گفته شد این است که افراد گاه میهن پرستی را بزرگترین آرمان می پندارند و این نیز همان بت پرستیست با این تفاوت که

آدمی بت را در یک واحد از زمان به وجود می آورد و شروع به پرستش آن می کند اما میهن را به شکلی تکاملی می آفریند و این تاریخ آن ملت است که سبب می شود چنین آرمانی به وجود آید و این آرمان همان خودخواهی در قالب جمع است . اکثر انسان ها این را نمی دانند ، اما اکنون واژه ی میهن پرستی به غیر از خودخواهی امپریالیستی دارای خودنمایی و رقابت می باشد و همان اشتباهی را که کشور های اروپایی ، شرقی و کمونیستی انجام دادند و خدا را تنها برای ، خویشتن به منزله ی فردی و خویشتن به منزله ی جمعی (میهن و نژاد) می خواستند اکنون نیز به همان شیوه کشور های جهان سوم و مسلمان در حال تکرار چنین اشتباهاتی خواهند بود و ترکیه نیز پیش تر از این ها با اجبار لغو حجاب در ادارات به چنین کاری دامن زده است .

# شهریاران

---

آرمان

غریزه ی تاریخی

کنش و اکنش

خواست توجیحی

(قسمت دوم)

آرمان کثیف – آرمان ، کلمه ای که سال ها آدمی به خاطر آن سر به سجود آورده است و از آن نیز شعر ها و حماسه ها سروده شده ، اما بهتر آن است که ما خود را در حال و اکنون آن دخیل نکنیم تا به استدلال و واقعیت آن دست پیدا کنیم . اکنون موقع آن است که موضوع شهریاران را بار دیگر مطرح کنیم . به این شکل که شهریار دوم برای به دست گرفتن قدرت ، پیروزی های پیاپی و گسترده تر کردن سرزمین امپراطوری خویشان ، سپاه خویش را فرا می خواند تا پیش از هجوم و حمله به قبایل بیگانه به آن ها روحیه و شور و شعف مضاعف ببخشد . سخنانش چنین است :

دوستان و ای برادران عزیز . امروز همه ی ما در این جا جمع شده ایم چرا که جنگی بزرگ در میان است . جنگی که باعث می شود ملت ما روز به روز و لحظه به لحظه سربلند تر در میان قبایل بیگانه قرار بگیرد . باید گفت که هر کدام از شما می توانید راه خود را به سمت خانه و منزلگاه خویش پیش بگیرید اما باید بدانید که سرفرازی این امپراطوری به دست های نیرومند و شجاعت بی همتای شما سربازان بزرگ وابسته است . امروز ما می جنگیم تا هیچ نیرویی نتواند به ما ، به خانواده هایمان و نسل آینده ای که روزگارشان به دستان پر توان ما وابسته است توهینی کند . امروز ما می جنگیم تا آزادی را برای خود و ملت عزیزمان به ارمغان آوریم . آری ، ما می جنگیم تا روح کشتگان ما برای همیشه آزاد و زنده بماند . ما می جنگیم تا روح ایشان تا ابد در



آرامشی ابدی قرار بگیرد و این مقدر نمی شود مگر به  
همت و دلاوری شما بزرگان . پس زنده باد آزادی .

اکنون در طرف دیگر فرمانده ی قیایل مخالف مشغول  
سخنرانیست :

امروز روزی سرنوشت ساز برای ما ، خاندان و نسل  
آینده ی ماست . دشمن از هر گزینه ای که بخواهد استفاده  
می کند تا بر علیه ما هجوم بیاورد ، آن ها برای پیروزی  
و قدرت می جنگند اما ما تنها برای دفاع از جان و مال و  
خانواده ی عزیز خویشتن مبارزه می کنیم . امروز هر  
کسی می تواند راه خود را از این جنگ و مبارزه جدا کند  
چرا که هیچ امیدی به پیروزی ما در مقابل آن ها نیست ،  
اما اگر ایشان پیروز شوند مطمئن باشید که از ناموس شما  
بهره کشی می کنند ، فرزندان شما را برده ی خود می  
گردانند و هیچ ترحمی نسبت به خود شما روا نخواهند  
کرد . این را بدانید که ما دیر یا زود از این دنیا خواهیم  
رفت اما چه بهتر که با افتخار و آزادگی این جهان و  
سرای سپنج را ترک بگوییم .

یک نفر از میان سپاه فریاد می زند :

ولی قربان ، ما از جان خود برای خانواده و موطن  
خویش هیچ دریغی نخواهیم کرد . اما این چه فرقی به  
حال خانواده و عزیزان ما خواهد داشت و آیا چه چیزی آن  
ها را از این درگیری و خشونت نجات می دهد ، بی شک

کشته شدن ما در رهایی آنان از جنگال دشمن هیچ تأثیری نخواهد گذاشت .

فرمانده :

شما فکر می کنید که من بدون هدف شما را به سمت مرگ سوق می دهم ، نه هرگز اینگونه نیست . البته در برابر آن ها می ایستیم اما این کار ما بیهوده و عبث نخواهد بود .

یک نفر دیگر از میان سپاه بر می خیزد :

پس باید نقشه ای داشته باشید فرمانده . اینگونه نیست ؟

فرمانده : آری . نقشه این است که ما در برابر هجوم و حمله دشمنان ایستادگی کنیم تا خانواده ها و افراد ناتوان قبیله بتوانند با کشتی تجاری ما از دریاچه ی شمالی فرار کنند . و باید این را هم ذکر کرد که هر اندازه تأمل ما بیشتر باشد امکان دور شدن آن ها و دسترس ناپذیریشان بیشتر می شود . پس باید هرآنچه می توانیم دشمن و تسخیر آنان را به تأخیر بی اندازیم تا خانواده هایمان بتوانند به مقصد و جایگاه آسایش برسند .

در این هنگام مهمه ای در میان جمعیت بلند می شود که به طور همزمان فریاد زنده باد آزادی را سر می دهند .

زنده باد آزادی ، زنده باد آزادی و تا ابد زنده باد آزادی ...

در قسمت دوم داستان کوتاه شهرياران چیزی که پیدا بود این است که هر دو از حکومت خواهان پیروزی بر دیگریست ، یکی برای هجوم و دیگری برای دفاع از خود . اما کدام یک بر حق تر از دیگری هستند ، آری نزاع در می گیرد تنها برای خواست و اهداف فرماندهان ، اما چه کسی در این میان کشته می شود . مردم ، تنها مردم هستند که در این راه فدا می شوند ، و آرمان نیز اینگونه شکل می گیرد . برای چه ؟ آرمان در روش جسمانی و تاریخی خود در ابتدا اینگونه آغاز شد که انسان ها به آنچه که داشتند قنایت نکردند و خواست فردیت را با خواست اکثریت توجیح گردانیدند . باید گفت که اگر شهريار دوم قصد هجوم و حمله را به قبایل آن ها نداشت ، مقابله و دفاع آن ها چگونه شکل می گرفت و چگونه آن قبایل اینگونه آواره می شدند ، البته شاید شهريار دوم هوس قدرت در سر نداشته باشد ، شاید برای او نوعی آرمان است . اما آرمان از چه چیزی آفریده می شود . البته که او هوس قدرت خود را با آرمان توجیح می کند ، اما این تنها آرمان نیست که در وجود او نقش می بندد . برای توضیح بیشتر این مسأله بیاییم وجود آرمان را به شکلی کلی از ابتدا به تصویر بکشیم و این موضوع را به نحوی استدلالی پیگیری کنیم . برای این مسأله بهتر است ما حیوانات درنده و حیوانات چرنده را در نظر بگیریم ، درندگان برای حمله و به دست آوردن غذای مورد نیاز خود به جنگ با چرندگان می روند و چرندگان نیز برای دفاع از خود از وسایل دفاعی خویشتن استفاده می کنند ، گاهی بر سر قلمرو جنگ در می گیرد (همچون امپراطوری شهرياران) و گاهی نیز بر سر غذا

و بقای خویش . حال که بخواهیم این موضوع را بررسی کنیم در می یابیم که بازگشت ریشه ی آرمان در وجود انسان از غریزه ی اوست ، آنگاه غریزه ی خود را که در خواست فردی قرار دارد به خواست اکثریت ارتقاع می دهد و سپس برای خود تصویری از تاریخ می آفریند و ریشه ی تاریخی آرمان نیز به همین شکل و شیوه خواهد بود . اما ریشه ی بعدی و پس از آن نیز آفریده ی کنش ها و واکنش ها می باشد . اول آنکه غریز و احساسات قدرت باعث درگیری و جنگ می شود ، سپس کنشات و واکنش ها در این میان به وجود می آید ، برای مثال بیشتر ، شما دو خانواده را در نظر بگیرید که یکی از آن ها با دیگری درگیر می شود . در این میان شخصی از این خانواده مجروح شده و خانواده ی دیگر نیز به همین شکل شخصی دیگر را از خانواده ی مقابل مجروح می کند تا از کار آن ها انتقام بگیرند و نزاع ها در میان دو خانواده هر روز بیشتر و بیشتر می شود . در این میان هر کدام درگیری ها و قانون شکنی های خود را توجیح می کند . اما این را باید گفت که نزاع اولیه و اولین اشکال طبق استدلال گرایی باعث چنین مشکلات و درگیری هایی شده است و اینگونه خانواده ها را درگیر نزاع و خشونت کرده . در جنگ جهانی دوم نیز آدولف هیتلر و ژوزف استالین دو دیکتاتور ، یکی راست افراطی و فاشیسم نژاد پرست و دیگری کمونیسم ملحد و دیکتاتور ضد لیبرال با یکدیگر درگیر می شوند ، آنگاه کشورها و ملت ها وارد جنگ خواهند شد و در این میان نیز آرمان های بسیاری به وجود می آیند . اما این آرمان ها به کجا می روند . اکنون سال ها از آرمان میهن

پرستی گذشته است . جنبش های اجتماعی به وجود آمده . انقلاب کبیر فرانسه شکل گرفته کمونیسم چین ، کمونیسم کوبا ، کمونیسم بلشویک ها توسط ولادیمیر لنین و صدها جنبش میهن پرستانه ی دیگر در سراسر جهان شکل گرفته است . اما همه ی این ها تنها برای رسیدن به رفاه اجتماعی ، اقتصادی و سیاسی در دنیا بوده است ، البته این ها همه دارای اهمیت است اما زمانی که بر می خیزند تا وجود خدای خود را نفی کنند دیگر برگرفته از یک آرمان درست نخواهند بود . به خصوص در حال حاضر که سرمستی و دنیا پرستی جهان غرب ، روسیه و چین کمونیسم به خوبی قابل مشاهده است که هر روز این نوع از دنیا پرستی به اوج خود می رسد . باید گفت که آرمان در ابتدا ذخواستی توجیحی است که توسط اشخاصی شکل می گیرد و گاهی بر اساس کنش ها و واکنش ها به وجود می آید اما در ادامه تنها نهایت تعصب می تواند باشد و غیر از این که تحسس و تصور باعث به وجود آمدن تعصب می شوند و این تعصب نیز زمانی که به نهایت خود می رسد آرمان نام گرفته می شود چیزی دیگر نمی تواند باشد . و ما نیز تنها تعصب را به شکل مذهبی خود شناخته ایم و از جنبه ی فریب آرمانی آن بی خبر هستیم .

آرمان در سال هزار و چهارصد تنها برای خودنمایی و خواست های دنیویست و این نیز یکی از بزرگترین راها برای مقابله با یکتا پرستی و حقیقت محض خواهد بود و باید دریافت که آرمان جزء فریب ذهن ما می باشد که حقیقت توجیحی نام دارد .

۱

تعصب – فرق میان تعصب و حقیقت در چیست ، اینکه تعصب زاده ی اکنون ما و ذهن ماست که با مسائل جمعی و فردی مختلف در هم می آمیزد اما حقیقت دارای بازگشت به استدلال اولیه ی خود و واجب الوجود خویش می باشد .

۲

آنها که می گویند دین و مذهب جاهلیت و تعصب است تنها به زمان حال و اکنون خود می نگرند و هیچ نگاهی به گذشته ، جهان هستی و علم رسیدن به استدلالات اولیه نخواهند داشت .

۳

مردم تنها زمانی که مسائل مطرح می شوند به راستی و غلط آن می اندیشند و اگر مسأله ای مطرح نشود فکر کردن به آن برای آن ها بسار بعید است . بنابراین نقش مآثر در مذهب هر جامعه به افکار و عقاید آن جامعه وابسته می باشد و اگر جامعه ای خدا را از یاد برد و تنها به لذات خود بی اندیشد تمامی عناصر جامعه نیز به این موضوع گرفتار می شوند . و افکار انسان ها بیش از آنکه بی اندیشد تأثیر پذیر خواهد بود .

## ۴

جهان نیهیلیسم – شاید اکثر مردم جهان بر این اتفاق نظر باشند که چون جوامع به سمت نوعی بی دینی پیش می روند پس باید دنیا به تفکر نیهیلیستی کشیده شود ، اما اینگونه نیست . چرا که در سمت و سوی سال هزار و چهارصد خداوند به اثبات می رسد ، اما نیروی قدرتمند و سرگرم کننده ی تکنولوژی و از طرف دیگر هنر تکنولوژی اجازه ی نیهیلیسم شدن را به انسان ها نمی دهد و چنان آن ها را غرق در خود می کند که هیچکس نمی داند سرانجام به چه اهدافی کشیده می شود و غایت او در چیست .

## ۵

جوامعی که به سمت نیهیلیسم شدن کشیده شوند برای آن ها چیز خوبیست ، زیرا پس از آن به وجود خدا پی خواهند برد ، اما جامعه ای که حتی به وجود واجب الوجود خویش تفکر نمی کند هرگز به خداوند و حقیقت او پی نخواهند برد و هیچ وقت به دنبال آن نخواهند رفت .

شعر چیست؟ آنچه که ما آن را ادبیات کلاسیک و غیر کلاسیک می‌نامیم - شعر باعث می‌شود تا حوزه ی منیت آدمی فعال شود و او نیز به جنگ با خدا می‌رود. چرا که با ایجاد نیروی منیت که در انسان شکل می‌گیرد، شخصی که با احساسات و تصورات شاعرانه خود را سرگرم می‌کند. بنابراین او خود سنگ سبور تمامی مردم جهان شده است و در شکل منیت خویش خود را به جای تمامی انسان های روی زمین قرار می‌دهد تا همه ی آن ها را درک کند و به بازگو کردن شعر خویشتن بپردازد. از طرفی دیگر شعر نوعی کمک کردن به حال حاضر و رسیدن به دنیا و رؤیای حال حاضر می‌باشد. در شعر، به خصوص در اشعار نمایی، سپید و موج نو که دست آورد مدرنیته هستند در بیشتر اشعار به دست آمده از شعرای بزرگ این سبک ها بیش از هر چیز گذشته و استدلال حقیقت در میان آن گم شده است و اشعار نیز تا حدودی رنگ الهی گونه و اسلامی خود را از دست داده اند. اما این را هم نباید از یاد برد که شعر و ادبیات نوعی هنر است و هنر بیش از آنکه به گذشته ی اولیه، به غایت و جوهر بنگرد در راه زمان حال، اکنون بهتر و منیت درونی خویش توجه می‌کند، بنابراین در ادبیات تمام عناصر، اگر چه حاصل تفکر باشند اما دارای درونمایه ی تصویری و تحسسی خواهند بود. حال باید گفت که شعر، اگر چه گاهی واقعیت ها را بیان کند اما در بیشتر اوقات دارای ظاهری فریبنده می‌باشد، که البته احمد شاملو، فروغ فرخزاد، صادق هدایت (داستان



نویس) ، فریدریش نیچه (فیلسوف و شاعر) ، ژان پل سارتر (فیلسوف و نمایشنامه نویس) که بسیار در تکاپوی ادبیات و همچنین شعر بوده اند بیشتر در رؤیای مجازی آن غرق شده اند و این نیز عاملی فریب انگیز است که آدمی را از حقایق دور می کند . با این حال زمان در سال هزار و چهارصد در ایران به سمت چنین اشعار خالی از حقیقت و آرمانگرایانه کشیده خواهد شد و ما نیز باید از چنین حرکتی در جامعه جلوگیری کنیم . البته مقصود من این نیست که شعر و ادبیات را کنار بگذاریم ، مقصود من این است که از فریب شعر در جامعه جلوگیری به عمل آوریم .

## ۷

شعر چیست ؟ گم شدن در دنیای تصورات . وای اگر به دنیای فلاسفه راه پیدا کند ، تمام حقایق را خوار می شمارد و تنها در حقایق مجازی و توجیحی گام بر خواهد داشت .

## ۸

خواص ثروتمند ، خدا را چگونه فرا می خوانند . انگار که خدا محتاج آن هاست و باید نیم نگاهی هم به وی بی اندازند . انگار نه انگار که از آبی جهنده ی بدبو آفریده

شده و این خداست که آن ها را سرشار از نعمات خویش کرده است .

۹

سال هزار و چهارصد – مردم اگر با دو چشم خود خدا را هم ببینند او را باور نخواهند کرد . حتی اگر گروهی را مجازات کند منیت ایشان باعث می شود تا با آفریدگار خود به دشمنی برخیزند . من می خواهم بدبختی های انسانی را نظاره کنم ، آنگاه به دنبال کسب ثروت خواهم رفت . حال ذهن من نیز بر اساس این افکار می گذرد . گاهی احساس دلسوزی می کنم و گاهی احساس حسادت . اینک به تنها چیزی که نمی اندیشم حقیقت است و فقط کافیسست که اندکی هنر سینمایی ، ادبیات داستان نویسی و شعر را در آن بیامیزند . کار من تمام شده است . حقیقت برای من دیگر وجود نخواهد داشت . در بعضی اوقات به زنی تبدیل خواهم شد که به احساسات لطیف دامن خواهد زد و گاهی مردی زمخت که در برابر مشکلات می ایستد ، حقایق توجیحی می آفریند و در نهایت آن ، انسانی و زیاده انسانی آفریده می شود . انگار هیچکس در این میان نبود که بگوید درگیر چیزهای فانی شده ای تا با آن خویشتن را به دار بیاویزی . شاید کسی کنار این شخص نبود تا بگوید چشمانی که آن را به روی هم منگنه زده ای باز کن ، حقیقت زیاد دور نیست ، بلکه تنها در برابر چشمان تو خواهد بود .

۱۰

موسیقی تنها فریب ذهن است . کسی که می گوید چنین نیست ، بگذار که یکبار یک موسیقی را بشنود ، دوبار ، سه بار ، بارها و بارها یک موسیقی را بشنود و برای او تکرار شود . آنگاه در می یابد که احساس پذیرای خویش نقش دافعه را به خود می گیرد و موسیقی نیز تنها همین است . احساس تحسین ما را بر می انگیزد ، گاهی سبب مقدمه می شود و سپس زمانی که در یک جامعه ریشه پیدا کند ، همه چیز را به فساد خواهد کشید ، برای مثال توجه کنید که شخصی از لحاظ عاطفی در زندگی شهوت رانیش شکست می خورد ، آنگاه به موسیقی غم انگیز و احساسی گوش فرا می دهد ، چرا که برای وی تسکین درد است . سپس تمام ذات زندگی را در چنین چیزهایی می گمارد و به کلی مرگ خویشتن را فراموش کرده ، حقیقت جای خود را در به ذهن مصنوعی در مغز مخاطب خواهد داد .

۱۱

برای انسان هر لحظه احساس مرگ کردن به معنای هر لحظه ایمان به خدا خواهد بود و همچنین چنین شخصی هر لحظه گناه را از خود دفع خواهد کرد .

۱۲

دروغ گفتن چگونه به وجود می آید ، بیش از هر چیز گناه آدمی را به دروغ گفتن وا می دارد ، به این شیوه که انسان در درجه ی اول گناه می کند و حاضر است برای رفع گناه خویش در مقابل دیگران به هر دروغی دامن بزند . بنابراین دروغ که خود یک گناه بزرگ است ، از ریشه ی گناه کرداری به وجود می آید .

۱۳

نیچه همانند کودک بی فکریست که تنها به احساسات و تصورات خود توجه می کند . هر چه را که دوست بدارد به سود آن سخن می راند و هر آنچه که احساساتش به او بگویند که بد است بر ضد آن ها می نویسد .

۱۴

می گویند اسلام دنیا را به عقب کشیده است و باعث بسیاری از عقب ماندگی ها و جهان سوم شدن کشور ها می شود . اکنون اگر همه ی ما ابدی باشیم بر روی مدار زمانی من نیز سخن آن ها را قبول دارم . اما کسانی که چنین چیزی را می گویند مرگ را باور ندارند و گمان می کنند که تا ابد زنده اند . آن ها نیز مست شدگانند .

۱۵

جزئیات و کلیت – دو نیرو با یکدیگر می‌جنگند ، از آنچه که کلیت جزئیات را به وجود آورده است . آنگاه فردی بی ایمان به کلی هر دوی آن ها ، افکارشان و کلیت را نیز نفی خواهد کرد . انسان احمق . انگار هرگز تفاوت میان جزئیات و کلیات را نمی‌داند و میان آن دو قضاوت می‌کند .

۱۶

مردم مدرن – دم از آزادی کامل انسان می‌زنند و آنگاه فمینیسم و هزاران حزب و گروه در کنار آن بر می‌خیزد . شاید یادشان رفته است که خود به خود زاده نشده اند ، شاید یادشان رفته است که باید سپاسگذار باشند و از خالق بی‌همتای خود سرپیچی نکنند ، شاید یادشان رفته است . آری ، باید یادشان رفته باشد گذشته و آینده (مرگ) را و باید یک نفر به یادشان بی‌اندازد .

۱۷

به جای آنکه به کودکانمان راه حقیقت را نشان دهیم و به ایشان بیاموزیم که قرآن بخوانند و خدا را ستایش کنند . یادشان می‌دهیم که چگونه سرگرم بازی های رایانه ای بشوند . آن ها را از دانستن حقایق غافل می‌کنیم و افکار مصنوعی را برای آنان جایگزین افکار حقیقی خواهیم کرد . اما این تنها پیامد بازی های رایانه ای نیست . بازی های رایانه ای باعث می‌شوند تا استراتژی ها جایگزین

ایدئولوژی‌ها شوند و از این رو که استراتژی تنها برای زندگی دنیویست، آدمی معنویات و حقایق الهی را فراموش خواهد کرد و این نیز آینده‌ی جهان در سال هزار و چهارصد و یا ۲۰۲۱ و ۲۰۲۲ خواهد بود.

۱۸

پیش از هر چیز این دل‌بستن به گناه است که باعث می‌شود انسان خدا را هم انکار کند و باید گفت که به وجود شیطان اینگونه باید پی برد. انسانی که پاک باشد وجود پروردگارش را به این آسانی نفی نخواهد کرد و انکار خداوند از روی عقیده‌ی آزاد نخواهد بود.

۱۹

اگر برای کودکان احساس دلسوزی می‌کنید، او را به سمت خدا و اسلام بکشانید. به این فکر نکنید که امکانات زیادی برایش فراهم کنید. چرا که اگر غرور در انسان به وجود آید و سرگرم امکانات و تکنولوژی‌های دنیا بشود، کمتر امکان آن وجود خواهد داشت که به سمت خدای خود بازگردد.

۲۰

طنز - شاید هدف طنز چیز خاصی نباشد ، اما بنیاد فرهنگ و مذهبی جامعه را به فساد خواهد کشید . به این شکل که باعث می شود آن جامعه هیچ چیز را جدی نگیرند و اگر شب و روز در گوش آنان زمزمه کنید که خدا تنها حقیقت محض است و باید او را پرستش کنید مسأله بر سر این نیست که خدایی هست و باید او را پرستش کرد . موضوع این است که آن ها خدای خود و حقیقت را جدی نمی گیرند و این نیز آینده ی جوامع سینمای جهان را به تباهی و فساد خواهد کشید و باعث به وجود آمدن انسان های بی اراده در تمامی زمینه ها می شود .

۲۱

کسی که خدا را انکار می کند ، دوست دارد سخت ترین حقیقت توجیحی را باور کند ، تا آسان ترین راه که اعتقاد به وجود خداوند می باشد . همه چیز واضح است ، اما آدمی تنها می خواهد که سرکشی کرده و حقیقت را همواره کتمان کند . بنابراین چیزی به نام عقیده ی آزاد و قابل احترام برای نفی وجود پروردگار وجود خواهد داشت .

۲۲

جزئیات زمانی که اوج می گیرند باعث نابودی کلیت و جوهر خویش می شوند ، بنابراین بای نسبت به کتاب های مرجع اسلامی و کلیت که قرآن کریم است بیشتر توجه کرد ، چرا که کتاب های مرجع اسلامی تنها جزئیات

هستند اما قرآن کریم منبع کلیت برای ما خواهد بود . البته شاید در این عامل بر جامعه ی فردی زیاد تاثیر گزار نباشد اما در خصوص جمع بی شک این عامل بسیار تأثیر گذار خواهد بود .

## ۲۳

مسیحیت برای چه از دین منحرف شده اند – آنان به اشخاص و جزئیات پس از آن توجه می کنند . به خاطر همان است که اصلاً خدا را فراموش می کنند . بهائیت نیز به همین شیوه است ، آنقدر در جزئیات پس از اسلام غرق شدند و به جای آنکه به کلام الهی گوش فرا دهند آنقدر سخن های گدازف تحریف شده آفرینند و آن قدر مقدس گرایی ، جهل و خرافات در میان آنان رواج یافت تا از اصل دین و منحرف شدند و اینکه سخن قرآن را کنار گذاشته و می گویند آن گفتارها مربوط به زمانی خاص بوده است و اکنون دیگر کاربردی نخواهد داشت . بهائیت جهل کاملی بود که امامان مختلف و پیامبران دروغین آفرینند و این به خاطر آن بود که قرآن را کنار گذاشته بودند و به سخنان تحریف شده ، افیون شده و گاه چرند گوش داده اند تا آنکه عاقبتشان همین شد . اگر چه شیطان در کنار آدمی وجود دارد ، اما بی شک بزرگترین شیطان فریب ذهن آدمیست ، به این شیوه که جزئیات هر اندازه که پیش بروند باعث نابودی و دروغ خواندن کلیت و جوهر کلیت خواهند شد . این جوهر کلام الهیست که بهائیت آن را کنار گذاشته اند و حتی دین نماز و سپاسگذاری را ادا نمی کنند . بنابراین چگونه است که از



فرمان خداوند بزرگ سرباز می زنند و آنگاه خود را یک عقیده ی اسلامی در کنار دیگر عقاید می پندارند .

۲۴

باور ها – اینکه مرگ دیگران را می نگریم . آیا حقیقت است یا نه ، همان چیزی که باعث به وجود آمدن افکار نیهیلیستی می شود . راستی چنین شخصی آفرینش خود را فراموش کرده است

سوره ی نحل :

بسم الله الرحمن الرحيم

و به یقین انسان را از عصاره‌ای از گل آفریدیم (۱۲)

سپس او را [به صورت] نطفه‌ای در جایگاهی استوار قرار دادیم

(۱۳)

آنگاه نطفه را به صورت علقه درآوردیم پس آن علقه را [به صورت]

مضغه گردانیدیم و آنگاه مضغه را استخوانهایی ساختیم بعد استخوانها

را با گوشتی پوشانیدیم آنگاه [جنین را در] آفرینشی دیگر پدید آوردیم

آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است (۱۴)

بعد از این [مراحل] قطعاً خواهید مرد (۱۵)

آنگاه شما در روز رستاخیز برانگیخته خواهید شد (۱۶)

و به راستی [ما] بالای سر شما هفت راه [آسمانی] آفریدیم و از [کار]

آفرینش غافل نبوده‌ایم (۱۷)

و از آسمان آبی به اندازه [معین] فرود آوردیم و آن را در زمین جای

دادیم و ما برای از بین بردن آن مسلماً تواناییم (۱۸)

پس برای شما به وسیله آن باغهایی از درختان خرما و انگور پدیدار

کردیم که در آنها برای شما میوه‌های فراوان است و از آنها می‌خورید

(۱۹)

و از طور سینا درختی برمی‌آید که روغن و نان خورشی برای

خورندگان است (۲۰)

و البته برای شما در دامها [ی گله درس] عبرتی است از [شیری] که

در شکم آنهاست به شما می‌نوشانیم و برای شما در آنها سودهای

فراوان است و از آنها می‌خورید (۲۱)

و بر آنها و بر کشتیها سوار می‌شوید (۲۲)

۲۵

هنر – در طول تاریخ هیچ چیز به اندازه ی هنر انسان را به تباهی نکشیده است . البته در گذشته چندان نبوده اما زمانی که دستش به تکنولوژی رسیده ، دیگر سرکشی ها و فسادها را توجیح کرد . سرکشی بیچاره که سال ها سرکوب شده ، انگار به دنبال راهی بود تا خود را توجیح . این راه در هنر و ادبیات (که جزء هنر می باشد) یافت . به آن نفوذ کرد . زنجیره ی تصویری برای خود آفرید و از این زنجیره ی تصورات هنرها برای خود خلق کرد . اکنون دیگر سرکشی پیروز و سربلند است و شیطان که در طول تاریخ دربه در شده بود و هر روز از خانه ای به خانه ای دیگر می رفت و جایگاهی برای اقامت نداشت ، حال دیگر جایگاه و منزل خویشتن را باز یافته است . و این خانه ی دو شیطان به نام های هنر و تکنولوژی هستند

۲۶

به غیر از هنر هر چیزی که آدمی را سرگرم کرده تا به تفکر در رابطه با ذات حق (خداوند) نپردازد خود یک فریب ذهنی و شیطنانی بزرگ خواهد بود .

۲۷

از قدیم ، مردم به خاطر درون نگری های مشروط و نشان دادن خودنمایی های خوش خدا را پرستش می کردند و نماز می خواندند . اما اکنون چیزی به نام فرهنگ از فرنگ آمده است که دیگر احتیاجی به انجام احکام الهی برای نشان دادن باوقار بودن ، برتری و نمایان ساختن چهره ی معصوم خویشتن نیست . و اینکه دیگر برای این دسته از افراد که خدا را تنها برای خودنمایی و درون نگری مشروط می خواستند ، اکنون دیگر با فرهنگ نیز می توانند به این قضیه جامه ی عمل ببوشانند .

۲۸

بهشت را دروغ می پندارند – شاید آن ها راست می گویند . سپس باید این همه نعمت را هم انکار کنند . اما مگر می شود ، دارند می بینند . دارند می بینند و انکار می کنند . اگر چیزهای دیگر بر اینان نمایان نیست باشد . اما این ها را دارند می بینند . کسی از آن ها نخواسته که بهشت را مابعدالطبیعه (دروغین) خوانده ، بخندند و انکار کنند . بلکه حقیقت در برابر آنهاست . اینکه خود را (جان و جسم و فریب های ذهن) بشناسند و اگر نتوانستند توجیحی

بالا تر از ماهیت رسیدن به واجب الوجود که بازگشتش به خداوند و حقایق علمی که در کتاب مقدس او یعنی قرآن است پیدا کنند بروند و به همان عقیده پایبند شوند ، که البته برای آن ها همان سخت ترین ماهیت ممکن خواهد بود ، باورش برای انسان بسیار سخت تر از پذیرفتن وجود خداوند است .

۲۹

انسان ها طبق باور خویش دنیای پس از مرگ را باور کرده و یا آن را انکار میکنند . راستی مگر نمی دانند که وجودشان به اختیار خودشان نبوده است و اگر به روزی فکر کنند که کافر بوده و ایمان خود را از دست داده اند ، می گویند آری باورش مشکل است که پس از مرگ جهانی وجود داشته باشد . تصور ایشان به آنان تلقین می کند نه تفکر ، و فکر می کنند که باور ایشان باعث به وجود آمدن دنیای پس از مرگ می شود . این همان طلقین تصور آنان است . می دانند که خودشان باعث آفرینش خویشان نیستند اما تصور باور ایشان را از وجود با عظمت پروردگار و جهان پس از مرگ به دور می کند .

۳۰

به غیر از هنر و تکنولوژی ، احساس رقابت در وجود انسان به شکلی آدمی را در سرگرمی های دنیوی غرق کرد ، و سعادت را از انسان دریغ می کند . همان که

قدرت را ایجاد می کند و احساسات ناسیونالیسم را می آفریند .

۳۱

اگر باور ندارید که طنز باعث جدی نگرفتن خدا و دین او نمی شود به انسان هایی که همیشه به دنبال سخنان طنز می روند توجه کنید ، اگر دیدید که خدای خود را پرستش نمی کنند ، نماز نمی خوانند و حتی او را هم انکار نمی کنند بدانید که بخاطر طنز بودن آن هاست ، سپس اگر آن ها را هدایت کردید و جدی نگرفتند باز هم بدانید که این به خاطر طنز است که هیچ چیز را جدی نخواهند گرفت .

۳۲

هر جا که احساس وارد می شود ، در جایی که روی آبادی را به خود می گیرد ، در پشت شیطان بزرگ ویرانی قرار خواهد گرفت و بسیاری از سطحی نگری ها را به وجود می آورد . شرک در زمان پیامبر (ص) نیز به این شکل بوده است و سطحی نگری ها با گرایش به احساسات تأثیر کمی در این بابان نداشته .

۳۳

جاهلترین افراد کسانی هستند که خدا را فراموش می کنند و از آنان جاهاتر کسانی هستند که مرگ را فراموش می

کنند . آنان که خداپرستی را بر اساس عقیده قبول می کنند و این عقیده به آن ها ارث می رسد ، همچنین به حقایق توجه نمی کنند ، عقیده ی ایشان می تواند بارها و باره تغییر کند و از سمت و سوی خداپرستی نیز به دور شود .

۳۴

کسانی که حقایق را کنار می گذارند و تنها به بیوگرافی اشخاص مقدس توجه کرده و خویشان را به آن محدود می کنند ، در حالی که حقانیت الهی را جستجو نکرده اند و تنها به این توجیحات زندگانی اشخاص مذهبی اکتفا می کنند ، هرگز راه درست را پیدا نخواهند کرد .

۳۵

امروزه به خاطر جهان سومی بودن کشور های اسلامی ، بیشتر مردم دنیا از اسلام می ترسند . آنان از فرمان خدا می گریزند ، چرا که در هراس از دست دادن مال و منال خویش هستند . از اینکه هوس های شیطانی خود را از دست بدهند . آری ، همه ی آنان می ترسند از فرمانی که می گوید ، من راهنمای سعادت و خوشبختی ابدی شما در آخرت هستم و زندگی دنیا بسیار ناچیز و کوتاه است ، از پیامی در هراسند که فریاد می زند بیا که من سربلندی تو را می خواهم . اما آنان به این پیام پشت پا زده و زندگی ناچیز دنیا را به زندگانی ابدی آخرت ترجیح می دهند .

۳۶

هنر - زیبایی فریب است . هر اندازه که این هنر پیچیده تر شود ، زیبایی آن بیشتر نمایان می شود و جالب تر خواهد شد ، اینکه ما یک تصور هنری موسیقی را می نگریم . از آن تصور به وجود می آید . سپس تفکر و بار دیگر نیز به همان تصور باز می گردد . باید گفت آری ، هنر به تفکر می رسد اما بار دیگر به تصور بازگشت خواهد داشت و بارها و بارها فریب را می آفریند .

۳۷

بعضی ها می گویند که نهایت فداکاری وجود دارد و این را در انسانیت به دور از خداپرستی می خواهند . من نمی دانم که اگر ایشان را در روز قیامت بیاورند ، باز از نهایت فداکاری دم می زنند . روزی که مادر فرزند خود را رها کرده و حاضر است او را فدا کند نا از عذاب الهی رهایی پیدا کند . به راستی که هیچ یاوری جز خداوند در آن روز نخواهد بود و اینان خود را به چه چیز هایی که سرگرم نمی کنند و این تنها برای آنان سخن های سرگرم کننده است و هیچ چیز دیگر به غیر از این نخواهد بود .

۳۸

جهان غرب - همیشه اسم خدا بر زبانشان است به طوری که گمان می برید که به خدا ایمان دارند . اما نه ، تنها جز عادت زبانی برای آنان نیست .



۳۹

می‌گویند که باید اسلام را رها کرده و به دین اجدادی ، یعنی همان آیین زرتشت پیوست و تنها با تعصبات خود آیین پیشینیان را دنبال می‌کنند ، حال که آیین خدا بر حق تر است . البته که زرتشت پیامبر خداوند است و آیینش نیز از ادیان الهیست ، اما دین زرتشت را برای چه می‌خواهند ، تنها به این دلیل که آیین اجدادیشان است و برای آن فخر فروشی می‌کنند . بگویند که ما آن بوده ایم . آری اینچنین است ، بادید به آن‌ها گفت که آیین زرتشت را برای چه می‌خواهند ، مگر برای خدا نیست ، پس خدا می‌گوید که کامل‌ترین دین را بپذیرید اگر که راست می‌گویید و قصدتان پرستش خداوند و رسیدن به سعادت اُمّرت است . نه اینگونه نیست ، بلکه شما تعصب پوچ ، بی‌فایده و بدون هدف ، همراه با فخر فروشی و ناسیونالیستی شماست ، نه پیروی از آیین الهی و حقیقی که برای ما و شما فرستاده شده است .

۴۰

دوستی به من می‌گفت که محمد رضا شاه پهلوی ، آیین نیاکان را گرامی داشته و هر ساله مراسم بزرگ و با شکوهی از پادشاهان هخامنشی برگزار می‌کرد و همچنین تمام پادشاهان پیشین را گرامی داشته و در برابر آرامگاه مقدس کوروش کبیر ادای احترام نموده است . من به او گفتم دوست من ، حکومت محمد رضا شاه آیا

پادشاهی بود یا خیر . دوستم گفت آری این گونه بود .  
 گفتم هر کس تنها از مقام خویش دفاع می کند و در همان  
 جایگاهی که قرار دارد نطق می گوید . اول آنکه محمد  
 رضا شاه ، شاه است و باید از حکومت پادشاهی پیشینیان  
 تجلیل کند و آن ها را بزرگ نشان دهد و دوم آنکه کشور  
 ایران در راه رسیدن به جمهوری بوده است . بنابراین  
 فریب ایشان نیز تنها برای آن است که بگوید چون  
 حکومت های پادشاهی پیشین باعث سربلندی بوده اند ،  
 بنابراین پادشاهی بهتر از جمهوریت است و این تنها برای  
 آن بود که موقعیت خود را حفظ کند . اشخاصی هستند که  
 با گفتار و کردارشان راه مذهب و خدایرستی را از شما  
 می گیرند . بنابراین با خود فکر کنید که چرا این شخص  
 چنین می گوید ، به جایگاهش توجه کنید و آنگاه بهتر او  
 را خواهید شناخت .

۴۱

هر جا که احساس و تصور باشد ، تعصب نیز بیشتر به  
 وجود خواهد آمد و حقیقت در میان آن گم می شود ، و هر  
 جا که این دو عامل باشند ، جزئیات گرایی بیشتر می شود  
 . کلیت نیز فراموش شده و سطحی نگری ها همراه با  
 نمادگرایی به وجود خواهد آمد . و تأثیر پذیری عقل آدمی  
 (تأثیر پذیری به جای تفکر گرایی) نیز بیش از هر چیز  
 از این دو عامل بهره خواهد گرفت .

۴۲

انسانیت – انسانیت از حوزه ی منیت احساسی بر می خیزد و در اکثر اوقات در جهان غرب هرگز استدلال الهی و جوهر واجب الوجود نمی اندیشد .

### ۴۳

فریاد از این گمان – به راستی که در میان ما گمان از استدلال واقعیت با ارزش تر و مهم تر است . ما در اکثر اوقات بر اساس گمان هایمان تفکر می کنیم و عقل گرایی استدلالی را کنار گذاشته تا با گمان بی اندیشم . و ای از این گمان که افکار ما را در بر گرفته است . هر اندازه که به عقل رجوع کنیم و استدلال نماییم باز هم این گمان است که در عقل ما به پیروزی می رسد . به این دلیل که ما خود را با گمان عادت داده ایم . در مغز ما نیز بازگشت به گمان و دسترسی به داده های آن آسان تر است ، زیرا استدلال و تفکر زمان بیشتری را صرف خواهد کرد ، اما گمان بیش از تفکر به تصور وابسته است و از طرفی تصور پیش از تفکر قرار گرفته و این تصور است که پیش مقدمه ی تفکر می باشد .

### ۴۴

شیطان گفت ، تکنولوژی آمده است تا قانون تکامل را زیر پا بگذارد و فریب آن را برملا کند . اما چه چیزی باید با عقل و منطق درک الهی بجنگد ، هیچ منطقی قادر

به رد خداوند نیست . بنابراین انسان ها چیزی دارند به نام تصور و رؤیا که بیشتر به آن مراجعه می کنند تا تفکر خود و ذهنشان که از تصور و تحسس بهره می گیرد بسیار تأثیر پذیر است . پس چه چیزی بهتر از شعر برای مقابله با خداوند و حقانیت او می باشد .

۴۵

ای کاش زمانی که حقایق انکار می شد با دلیل این کار اتفاق می افتد . زیرا اینگونه آدمی در می یافت هیچ راهی برای انکار نیست . خدا و کلامش (قرآن) هرگز به درستی انکار نمی شوند ، اما گمان این کار را می کند . آری تنها گمان است که پروردگار آدمی را انکار کرده و او را نفی خواهد کرد . البته عامل دیگر که به خدا توجه نمی کند تأثیر پذیری از گفتارهای فریب جمع است . به راستی که این چنین حقایق الهی انکار می شوند.

۴۶

می خواهند از حوزه ی منیت دیگران و آنچه که به منیت خودشان باز می گردد در رابطه با سزا و جزا پروردگار خویش را نفی کنند . آخر کسی به آن ها نگفته بود که کفران و ناسپاسی این همه نعمت برای چه است و چرا باید به دنبال هوس ها رفت .

۴۷

به ادیان مختلف می نگرند ، سپس می گویند این ها عقاید و فرهنگ های ادیان مختلف است . انگار که به آثار ، نقاشی و هنرهای متفاوت می نگرند . کسی نیست که به آن ها بگوید نیم نگاهی هم به حقیقت بی اندازند . کسی نیست که به آن ها بگوید دینی که شما فرهنگ و عقاید مختلف می پندارند از کجا می آیند . آری کسی نیست که به آن ها بگوید .

۴۸

ای کاش آنچه که منیت می گوید این درست است ، اندکی انسان تنها می شد و با خود می اندیشید . به خود می گفت که این تنها منیت بدون حقیقت است که می گوید آری همین درست خواهد بود .

۴۹

بزرگترین شیطان تصور ، گمان است . با اینکه تفکر به حقیقت دست می یابد اما مگر گمان ها آدمی را کمی به حال خود وا می گذارند و همین گمان است که راه منیت سزا و جزای انسان های ناسپاس را برای ناسپاسی بیشتر می کنند .

۵۰

هر چیز توجیح کننده ی مرگ باشد که البته مرگ توجیحی نخواهد داشت ، آدمی را فریب می دهد و وی را سرگرم زندگانی دنیا خواهد کرد . لذت ها و هیجانات دنییز به این عامل بسیار کمک خواهند کرد .

۵۱

تعصب – تعصب و حقیقت همانند دو دشمن سرسخت هستند که بر سر تصاحب یک شهر (عقل انسان) با یکدیگر به مبارزه بر می خیزند . هرگاه که تعصب زودتر از دروازه ی آن شهر عبور کند در را به روی حقیقت می بندد و نیروهای حقیقت نیز از گرسنگی و تشنگی پشت دروازه ی شهر طلف می شوند . اما افسوس که حقیقت بسیار دلسوز و مهربان است ، چرا که اگر حقیقت اول به شهر وارد شود در را به روی تعصب نیز باز می کند . اما تعصب چکار می کند . حقیقت و افراش را از شهر (عقل) بیرون می کند و بی وفایی خود را اینگونه نشان می دهد .

۵۲

ما به زیبایی ها می نگریم نه به اینکه از کجا آمده اند

۵۳

راستی کسی که وجود خدا را به نیستی می کشاند آیا این آیات را خوانده است :

سوره ی نحل :

بسم الله الرحمن الرحيم

به نام خداوند رحمتگر مهربان

[هان] امر خدا در رسید پس در آن شتاب مکنید او منزّه و

فراتر است از آنچه [با وی] شریک می سازند (۱)

فرشتگان را با روح به فرمان خود بر هر کس از

بندگان که بخواهد نازل می کند که بیم دهید که معبودی

جز من نیست پس از من پروا کنید (۲)

آسمانها و زمین را به حق آفریده است او فراتر است از

آنچه [با وی] شریک می گردانند (۳)

انسان را از نطفه ای آفریده است آنگاه سنیز مجویی آشکار

است (۴)

و چارپایان را برای شما آفرید در آنها برای شما [وسیله]

گرمی و سودهایی است و از آنها می‌خورید (۵)  
و در آنها برای شما زیبایی است آنگاه که [آنها را] از  
چراگاه برمی‌گردانید و هنگامی که [آنها را] به چراگاه  
می‌برید (۶)

و بارهای شما را به شهری می‌برند که جز با مشقت بدنها  
بدان نمی‌توانستید برسید قطعاً پروردگار شما رؤوف و  
مهربان است (۷)

و اسبان و استران و خران را [آفرید] تا بر آنها سوار  
شوید و [برای شما] تجملی [باشد] و آنچه را نمی‌دانید  
می‌آفریند (۸)

و نمودن راه راست بر عهده خداست و برخی از آن  
[راهها] کژ است و اگر [خدا] می‌خواست مسلماً همه شما  
را هدایت می‌کرد (۹)

اوست کسی که از آسمان آبی فرود آورد که [آب]



آشامیدنی شما از آن است و رویدنی [هایی] که [رمه‌های خود را] در آن می‌چرانید [نیز] از آن است (۱۰)

به وسیله آن کشت و زیتون و درختان خرما و انگور و از هر گونه محصولات [دیگر] برای شما می‌رویند قطعا در اینها برای مردمی که اندیشه می‌کنند نشانه‌ای است (۱۱)

و شب و روز و خورشید و ماه را برای شما رام گردانید و ستارگان به فرمان او مسخر شده‌اند مسلما در این [امور] برای مردمی که تعقل می‌کنند نشانه‌هاست (۱۲)

و [همچنین] آنچه را در زمین به رنگهای گوناگون برای شما پدید آورد [مسخر شما ساخت] بی‌تردید در این [امور] برای مردمی که پند می‌گیرند نشانه‌ای است (۱۳)

و اوست کسی که دریا را مسخر گردانید تا از آن گوشت تازه بخورید و پیرایه‌ای که آن را می‌پوشید از آن بیرون آورید و کشتیها را در آن شکافنده [آب] می‌بینی و تا از

فضل او بجویید و باشد که شما شکر گزارید (۱۴)  
و در زمین کوههایی استوار افکند تا شما را نجنباند و  
رودها و راهها [قرار داد] تا شما راه خود را پیدا کنید  
(۱۵)

و نشانه‌هایی [دیگر نیز قرار داد] و آنان به وسیله ستاره  
[قطبی] راهیابی می‌کنند (۱۶)

پس آیا کسی که می‌آفریند چون کسی است که نمی‌آفریند  
آیا پند نمی‌گیرید (۱۷)

و اگر نعمت [های] خدا را شماره کنید آن را نمی‌توانید  
بشمارید قطعا خدا آمرزنده مهربان است (۱۸)

و خدا آنچه را که پنهان می‌دارید و آنچه را که آشکار  
می‌سازید می‌داند (۱۹)

و کسانی را که جز خدا می‌خوانند چیزی نمی‌آفرینند در  
حالی که خود آفریده می‌شوند (۲۰)

مردگانند نه زندگان و نمی‌دانند کی برانگیخته خواهند شد

(۲۱)

معبود شما معبودی است یگانه پس کسانی که به آخرت  
ایمان ندارند دل‌هایشان انکارکننده [حق] است و خودشان

متکبرند (۲۲)

شک نیست که خداوند آنچه را پنهان می‌دارند و آنچه را  
آشکار می‌سازند می‌داند و او گردنکشان را دوست

نمی‌دارد (۲۳)

آیا این جملات از طرف خداوند حق تعالی جز حقیقت  
چیز دیگریست؟

و خدا از آسمان آبی فرود آورد و با آن زمین را پس از  
پژمردنش زنده گردانید قطعا در این [امر] برای مردمی  
که شنوایی دارند نشانه‌ای است (۶۵)

و در دامها قطعا برای شما عبرتی است از آنچه در  
[لابلای] شکم آنهاست از میان سرگین و خون شیری ناب  
به شما می‌نوشانیم که برای نوشندگان گوار است (۶۶)  
و از میوه درختان خرما و انگور باده مستی‌بخش و  
خوراکی نیکو برای خود می‌گیرید قطعا در این [ها] برای  
مردمی که تعقل می‌کنند نشانه‌ای است (۶۷)

و پروردگار تو به زنبور عسل وحی [=الهام‌گریزی]  
کرد که از پاره‌ای کوهها و از برخی درختان و از آنچه  
داربست [و چفته‌سازی] می‌کنند خانه‌هایی برای خود  
درست کن (۶۸)

سپس از همه میوه‌ها بخور و راههای پروردگارت را

فرمانبردارانه بیوی [آنگاه] از درون [شکم] آن شهدی که  
به رنگهای گوناگون است بیرون می‌آید در آن برای مردم  
درمانی است راستی در این [زندگی زنبوران] برای  
مردمی که تفکر می‌کنند نشانه [قدرت الهی] است (۶۹)  
و خدا شما را آفرید سپس [جان] شما را می‌گیرد و  
بعضی از شما تا خوارترین [دوره] سالهای زندگی  
[فرتوتی] بازگردانده می‌شود به طوری که بعد از [آن]  
همه [دانستن] [دیگر] چیزی نمی‌دانند قطعا خدا دانای  
تواناست (۷۰)

## مترو

امروز تاریخ سال هزار و چهارصد است . روزش را نمی دانم اما باید ماه اردیبهشت باشد . من از ایستگاه امام حسین سوار می شوم . هدفم معلوم نیست اما از بیکاری و بدون مقصد سوار این مترو شده ام ، جایی نمی خواهم بروم ولی می دانم که مقصدم در نهایت میدان امام حسین خواهد بود چرا که منزل ما در پشت بازار شهرستانی ها است . مترو به راه می افتد ، جوانی با کیف دانشجویی خود که معلوم است از کجا آمده و به کجا می رود بر روی صندلی کنار در ورودی نشسته است ، به من هم تعارف می کند که بروم و در کنار او بنشینم . من نیز دعوت او را قبول کرده و روی صندلی کنار در که خود او نشسته است می نشینم . در چشمانش انگار آرزوهای بزرگی نقش بسته است . نمی دانم ، شاید او در فکر آن باشد که در آینده پزشک بشود ، شاید مهندس برق . شاید به آن ببیند که در آینده می تواند با حالتی آقامنشانه و با

وقار در میان خانواده ی خود و جمعیت انبوه مردم به امرار معاش بپردازد . چه کسی می داند ، شاید در آینده فردی بزرگ با شغلی مهم و حیاتی شود که زندگی صدها نفر به افکار و روش کار او وابسته شود . آری من این را از چشمانی که به دور دست دوخته شده بود فهمیدم . نمی دانم چرا ولی او تنها از پنجره ی مترو که تاریک و سیاه است به بیرون می نگریست ، شاید از این روست که باید فهمید او انسان بزرگیست . جوان که متوجه ی نگاه خیره ی من شده بود و از این بابت خود را معذب احساس می کرد ، قصد داشت که با من سر سخن بگشاید . نگاهش را به طرف من چرخاند و آنگاه بی مقدمه پرسید ، شما دانشجو هستید ؟ من گفتم نه . شما چطور ؟ او نیز شروع به تعریف کردن داستان ها و خاطرات زیادی از دانشگاه خود کرد . از روز اول دانشگاهش گفت ، از روزی که با جو دانشگاه آشنا شده ، از اولین عشقش در آن دوران برای من تعریف کرد و اینکه چگونه آن دختر به او بی محلی کرده و درخواست دوستیش را با وی به هم زده است . و اینکه چگونه از آن روز تجربه کسب کرده تا دختران دیگر را به دام بی اندازد . او می گفت که در درجه ی اول باید دختران زشت و بد صورت را به دام انداخت ، نباید اولین بار به بهترین و زیباترین گزینه دست زد . باید اول بد قیافه ها را به دام انداخت و بعد از آن به سراغ زیبارویان رفت . او می گفت چون دخترهای زشت بی افاده هستند و به راحتی راه را برای جنس مخالف خود باز می کنند اما زیبارویان به این راحتی به هرکسی پا نمی دهند بنابراین باید با زشت رویان دوست شد تا حسادت خوش قیافه ها را برانگیخت و بعد از آن که دیگر

معلوم است . این را خودش نمی گفت اما لابد با آنان به هم زده تا با دیگران دوست شود و البته باید این کار را با احتیاط کامل انجام می داد زیرا اگر با دوست دختر پیشین خود به هم بزند و به سمت آن زیبارویی که خود می گوید برود ، آن وقت هم سیخ را از دست داده است و هم کباب را . اکنون دیگر نزدیک ایستگاهی شده ایم که او باید پیاده شود . از جوان پرسیدم دوست من تو خدا را قبول داری . البته سؤال من بی مقدمه و یکباره بود . اما او جواب داد که چرا قبول نداشته باشم ، همه خدا را قبول دارند ، اما چرا این سؤال را از من می پرسید . گفتم که من خدا را به هیچ وجه قبول نخواهم داشت چرا که هیچ خدایی وجود ندارد . جوان که انگار به یکباره رنگ صورتش تغییر کرد ، زمانی که به ایستگاه رسیدیم بدون آنکه چیزی بگوید و یا لاعقل از من خداحافظی کند پیاده شد . البته معلوم بود که سخن من بدجور او را ترسانده است و بدون هیچ کلامی که انگار با یک انسان بیمار و ایدزی روبه رو شده باشد از من فرار می کرد. اکنون جوان رفته است و من تنها به سخنان او که در رابطه با دانشگاه و روش هایش برای دوست یابی مطرح می کرد می اندیشم ، اما یک چیز در ذهن من وجود دارد که هر لحظه افکار فلسفی مرا به سمت خود می کشاند . اینکه چیزی هست به نام از دست دادن یا از دست ندادن که نود درصد آن از خاطره تعریف کردن ها به وجود می آید . اینکه شخص برای ما خاطره ای تعریف می کند و ما نیز اگر با چنین کیسی که مناسب باشد روبه رو شویم نمی خواهیم که او را از دست بدهیم و همچون موجودات حریصی می شویم که تمام عمر خود را به دنبال موضوعات شهوتی می



روند . این نیز در میان جوانان سال هزار و چهارصد به خوبی پیداست ، حال جوان اگر موقعیتی را به دست می آورد و اگر به هدف دلخواه خویش دست پیدا می کند ، نوعی احساس رضایت و پیروزی را در دل خویش احساس خواهد کرد که دوست دارد این احساس پیروزی و سربلندی خود را برای دیگران هم تعریف کند . اکنون جوان می تواند برای دیگران و اطرافیانش خودنمایی کند . پس حرص و آز او دیگر توجیح شده است و شخص برای انجام پیروزی های بیشتر که خالی از لذات شهوانی هم نیست به راه می افتد و خود را در جایگاهی قرار می دهد تا آنکه بتواند پیروزی بیشتری کسب کند ، احساس افتخار درونیش را بیشتر کند و از این بابت نیز به خودنمایی بیشتری دامن زده و برای خویشتن کسب غرور می نماید . ذهنم درگیر چنین افکار و فلاسفه ایست که به یکباره پیرمردی دستش را روی شانۀ ی چپ من می گذارد . می گوید ، فرزندم اتفاقی افتاده است . ؟ چند دقیقه ای بود که پیرمرد روی صندلی دانشجوی جوان می نشست اما من آنقدر در فکر فرو رفته بودم که متوجه ی آمدن وی نشدم . گفتم چیزی نیست آقا ، فقط در فکر این چرخش روزگار هستم که تا چه اندازه انسان ها را در خود می پیچاند و ذات آنان را در خود غرق می کند . نمی دانم ولی این چه نیروی عظیمی باید باشد که ما را آنقدر تغییر می دهد که جز زمان حال خویش و اکنون بهتر به چیز دیگری پی نمی بریم . پیرمرد که با آن همه تجربه ی زندگی از سخنان من چیزی نفهمیده بود ، اندکی مات و خیره به من نگریست و سپس گفت ، از چه چیزی سخن می گوئید ؟ من که می خواستم او را همانند جوان

دانشجو که اکنون جایش را به این پیرمرد به ظاهر دانا اما در باطن گنگ داده بود بسنجم ، گفتم آقا تا به حال شما برای خدا نماز خوانده اید . پیرمرد که بار دیگر از این سؤالات و حرف های من جا خورده بود گفت ، پسرم چرا چنین سؤالاتی را از من می پرسید ؟ گفتم تنها می خواهم بدانم ، آیا تا به حال خوانده اید . او جواب داد ، آری ، در جوانی چند مدتی خوانده ام اما اکنون نه . گفتم راستی از نظر شما نماز خواندن از روی جهل نیست . پیرمرد دیگر نمی توانست سخنان بی اساس و تند مرا تحمل کند ، بر سرم فریاد کشید ، پسر جان این چه حرفیست که می زنی ، مگر می شود نماز خواندن بیهوده باشد ، تو نماز را به خاطر خدا می خوانی . این دیگر چه حرفیست . خواستم بگویم آخر پیرمرد خرفت تو خودت چرا نماز نمی خوانی ، اگر حقیقت این است پس چرا خودت به آن دامن نمیزی . خواستم به او بگویم کسی که کفر می گوید از روی جهل و نادانیست ولی تو که می دانی و عمل نمیکنی کار تو از کفر و جهل هم بدتر است . نمی دانم چرا این ها را به او نگفتم اما چیزی در درونم مرا از این کار باز می داشت و آن نیز احترام به بزرگتر بود . آری ، سن و سالی از او می گذشت و این کار من شاید خیلی درست نبود . البته شاید گفته شود که امر به معروف چیز خوبیست و می تواند کار بسیار درستی باشد ، اما نه این پیرمرد که سال ها از عمر دون مایه اش می گذرد و هنوز حقیقت را در نیافته . در ظمن شاید نصیحت من به او بر بخورد و اگر ذره ای امید در درونش وجود داشته باشد به ناامیدی کشیده شود . یاد سخن خدا افتادم که به پیامبر می گفت نصیحت کن ، اما اگر نصیحت تو کارساز باشد . به هر

حال مترو به ایستگاه حر رسید که پیرمرد هم از ایستگاه پیاده شد . اکنون بار دیگر من هستم با هزاران طرز فکر هستی و نیستی ، یادم افتاد که این نام یکی از کتاب های ژان پل سارتر است . به فکر فرو رفتم و این را فهمیدم که هر اندازه انسان به دنبال حقیقت برود بیشتر آن را از دست می دهد ، دریافتم که حقیقت تنها در کلام خدا و قرآن اوست ، چیزی که ژان پل سارتر (نویسنده ی فرانسوی ) در کتاب هستی و نیستی خود نوشته بود تنها توجیهاات عقلی و تفکر وی بودند ، او می خواست هر جور که شده خدا را بردارد و عالم هستی را توجیح کند . یاد آگزیستانسیالیسم و اصات بشر او افتادم ، در آن کتاب نیز می گفت که آدمی خود را به وجود می آورد ، اما زمانی که به نوشته های هارون یحیی (نویسنده ی ترکیه) در ذهن خود مراجعه کردم ، اینکه فاصله ی زمین و خورشید ، رابطه ی آن ها با یکدیگر و در دیگر کتاب های علمی و مذهبی که نوشته بود اگر چرخش زمین اندکی به تأخیر می افتاد و یا اندکی سریع تر صورت می گرفت یا زمین یخ می زد و یا از گرما منفجر می شد . اینکه فاصله ی بین زمین و خورشید در کوچکترین تغییری بسیار حیاتی می باشد و در نوشته های هارون یحیی که گفته بود طبق سخن قرآن جهان از انفجار به وجود آمده است و اگر کوچکترین خللی در آن می افتاد هیچ چیز سر جای خود پا بند نمی شد ، یاد کلمه ی قرآن افتادم که می گفت خورشید پیوسته در قرارگاه خود در حرکت است و این نیز با علم نوین امروز چنین کشف شده است . جمله ای دیگر از هارون یحیی بود که می گفت اگر سطح لایه ی ازون کم باشد دما بسیار بالا می

رود و اگر زیاد باشد دما بسیار کاهش می یابد و این نیز متناسب با زندگی ماست ، دریافتنم که زندگانی ما بیهوده و عبث نیست . روی نوشته ی ژان پل سارتر اندکی تأمل کردم و این را دریافتنم که اگر انسان خود را هم به وجود بیاورد اما عالم هستی را نخواهد توانست و این نیز آفرینش بی عیب و نقص پروردگار بزرگ است . بعد از رفتن پیرمرد نیم ساعتی بود که در مترو نشسته بودم و به همه ی این ها فکر می کردم ، اما ایستگاه اکنون به میدان امام حسین رسیده است و تابلوی پشت شیشه این را نشان می دهد . از مترو پیاده شدم با خارج شدن از ایستگاه زیرزمینی مردم شهر را می دیدم که به هر طرف روانه می شدند و هر کدام دنبال مشغله و مشکلات خود بودند ، فلسفه ی توماس هابز (فیلسوف انگلیسی) را در ذهن خود مرور کردم و این را دریافتنم که انسان تنها به دنبال اکنون بهتر خویش است و هر زمان که در گرو تحسسات و تصورات قرار می گیرد بیشتر از پیش به این اکنون بهتر توجه می کند . البته اکنون بهتر شامل آینده ی دنیوی هم می شود اما چیزی به نام غریزه ی انسانی آدمی را از باور مرگ به دور می کند و باور مرگ خود راهیست به سمت خداشناسیست . بازار شهرستانی ها را طی کردم و به تابلویی رسیدم که روی آن نوشته بود کوچه ی حافظ ، آری ، این کوچه ی ماست . داخل کوچه رفتم ، زنگ زدم و خواهر کوچکم در را باز کرد . نمی دانم ، انگار چیزی در درون من بود ، شاید نوعی بی حوصلگی و شاید نوعی دلزدگی ، گوشه ی حیات روی صندلی ساحلی پدر بزرگ نشسته و نگاهی به حوض وسط حیات انداختم ، می دیدم که چگونه سایه ی پر بار درخت نقش خود را بر

حوض وسط حیات می اندازد و آنجا بود که دریافتیم گناهان ما تنها بازتاب اعمال خود ماست ، و نباید خدا را بر سر اینکار که برای انسان مجازات تأیین می کند سرزنش کرد ، او به انسان چشم می دهد ، گوش و قلب ، تا درک کند ، اما آدمی همواره سرکشی کرده ، ناسپاسی می کند و حق را نیز مورد انکار قرار می دهد . آری وجود خدا بسایر بزرگ است ، همه چیز از آن اوست و به او باز می گردد اما این انسان است که غایت خود را به کلی فراموش می کند و از هیچ گناه و سرکشی دریغی نخواهد کرد . امروز برای من خسته کننده تر از روز های قبل بود ، با این حال خوابم می آمد ، باید به خانه می رفتم تا شاید کمی سرم را روی بالشت می گذاشتم و خستگی امروز را از تن خود به در می کردم ، خمیازه ای از سر خستگی کشیده و دسم را به حالت قفل مانند و کشیده به پشتم دراز کردم ام چیزی به دستم خورد و مرا از روی صندلی به جلو پرت کرد ، وسط حیات دراز کشیده بودم و نمی توانستم از سر جایم بلند شوم ، انگار قلبم درد می کرد و دست چپم کمی بی حس شده بود ، چشمانم تار می رفت ، با دست راستم کمی آن را مالیدم و زمانی که چشمانم را باز کردم مادرم را دیدم که ملاحظه به دست روی سرم ایستاده است ، سرم را به سمت جلو چرخاندم تا ببینم چه چیزی باعث این اتفاق شده است ، آنگاه سیم برقی را دیدم که از روی دیوار آویزان بود ، مادرم که از نگاه من متوجه ی این اتفاق شده بود گفت ؛ پسرم مگر من به تو نگفتم که نزدیک سیم برق نرو ، مگر به تو نگفتم که نباید نزدیک آن بشوی چرا حرف مرا گوش نمیدهی آخر . با این گفته ی مادرم یاد پسر دانشجو

و آن پیرمرد داخل مترو افتادم و با خود فکر کردم که این همان خدای آن هاست ، آری مادرم راست می گفت باید از سیم برق ترسید و نباید نزدیک آن هم شد .

سوره ی نحل :

بسم الله الرحمن الرحيم

خدا برای شما از خودتان همسرانی قرار داد و از همسرانتان برای شما پسران و نوادگانی نهاد و از چیزهای پاکیزه به شما روزی بخشید آیا [باز هم] به باطل ایمان می آورند و به نعمت خدا کفر می ورزند

(۷۲)

و به جای خدا چیزهایی را می پرستند که در آسمانها و زمین به هیچ وجه اختیار روزی آنان را ندارند و [به کاری] توانایی ندارند (۷۳)

پس برای خدا مثل نزنید که خدا می‌داند و شما نمی‌دانید

(۷۴)

خدا مثلی می‌زند بنده‌ای است زرخرد که هیچ کاری از

او بر نمی‌آید آیا [او] با کسی که به وی از جانب خود

روزی نیکو داده‌ایم و او از آن در نهان و آشکار انفاق

می‌کند یکسانست سپاس خدای راست [نه] بلکه

بیشترشان نمی‌دانند (۷۵)

و خدا مثلی [دیگر] می‌زند دو مردند که یکی از آنها

لال است و هیچ کاری از او بر نمی‌آید و او سربار

خداوندگارش می‌باشد هر جا که او را می‌فرستد خیری

به همراه نمی‌آورد آیا او با کسی که به عدالت فرمان

می‌دهد و خود بر راه راست است یکسان است (۷۶)

و نهان آسمانها و زمین از آن خداست و کار قیامت جز

مانند يك چشم بر هم زدن یا نزدیکتر [از آن] نیست

زیرا خدا بر هر چیزی تواناست (۷۷)

و خدا شما را از شکم مادرانتان در حالی که چیزی  
نمی‌دانستید بیرون آورد و برای شما گوش و چشمها و  
دلها قرار داد باشد که سپاسگزاری کنید (۷۸)

آیا به سوی پرندگانی که در فضای آسمان رام شده‌اند  
ننگریسته‌اند جز خدا کسی آنها را نگاه نمی‌دارد راستی  
در این [قدرت‌نمایی] برای مردمی که ایمان می‌آورند  
نشانه‌هایی است (۷۹)

و خدا برای شما خانه‌هایتان را مایه آرامش قرار داد و  
از پوست دامها برای شما خانه‌هایی نهاد که آن‌ها را  
در روز جابجا شدنشان و هنگام ماندنشان سبک می‌یابید و  
از پشمها و کرکها و موهای آنها وسایل زندگی که تا  
چندی مورد استفاده است [قرار داد] (۸۰)

و خدا از آنچه آفریده به سود شما سایه‌هایی فراهم



آورده و از کوهها برای شما پناهگاه‌هایی قرار داده و  
برای شما تن‌پوشهایی مقرر کرده که شما را از گرما  
[و سرما] حفظ می‌کند و تن‌پوشها [زره‌ها] بی‌ی که شما  
را در جنگتان حمایت می‌نماید این گونه وی نعمتش را  
بر شما تمام می‌گرداند امید که شما [به فرمانش] گردن  
نهید (۸۱)

پس اگر رویگردان شوند بر تو فقط ابلاغ آشکار است  
(۸۲)

نعمت‌خدا را می‌شناسند اما باز هم منکر آن می‌شوند و  
بیشترشان کافرند (۸۳)

سوره ی یاسین :

بسم الله الرحمن الرحيم

زمین مرده برهانی است برای ایشان که آن را زنده  
گردانیدیم و دانه از آن برآوردیم که از آن می‌خورند

(۳۳)

و در آن [زمین] باغهایی از درختان خرما و تاک قرار

دادیم و چشمه‌ها در آن روان کردیم (۳۴)

تا از میوه آن و [از] کارکرد دستهای خودشان بخورند

آیا باز [هم] سپاس نمی‌گزارند (۳۵)

پاك [خدایی] که از آنچه زمین می‌رویانند و [نیز] از

خودشان و از آنچه نمی‌دانند همه را نر و ماده گردانیده

است (۳۶)

و نشانه‌ای [دیگر] برای آنها شب است که روز را

[مانند پوست] از آن برمی‌کنیم و بناگاه آنان در تاریکی

فرو می‌روند (۳۷)

و خورشید به [سوی] قرارگاه ویژه خود روان است

تقدیر آن عزیز دانا این است (۳۸)

و برای ماه منزلهایی معین کرده‌ایم تا چون شاخک

خشک خوشه خرما برگردد (۳۹)

نه خورشید را سزد که به ماه رسد و نه شب بر روز

پیشی جوید و هر کدام در سپهری شناورند (۴۰)

و نشانه‌ای [دیگر] برای آنان اینکه ما نیاکانشان را در

کشتی انباشته سوار کردیم (۴۱)

و مانند آن برای ایشان مرکوبها [ی دیگری] خلق کردیم

(۴۲)

و اگر بخواهیم غرقشان می‌کنیم و هیچ فریادرسی

نمی‌یابند و روی نجات نمی‌بینند (۴۳)

مگر رحمتی از جانب ما [شامل آنها گردد] و تا چندی

[آنها را] برخوردار سازیم (۴۴)

و چون به ایشان گفته شود از آنچه در پیش رو و

پشت‌سر دارید بترسید امید که مورد رحمت قرار بگیرید

[نمی‌شنوند] (۴۵)

و هیچ نشانه‌ای از نشانه‌های پروردگارشان بر آنان

نیامد جز اینکه از آن رویگردان شدند (۴۶)

و چون به آنان گفته شود از آنچه خدا به شما روزی

داده انفاق کنید کسانی که کافر شده‌اند به آنان که ایمان

آورده‌اند می‌گویند آیا کسی را بخورانیم که اگر خدا

می‌خواست [خودش] وی را می‌خورانید شما جز در

گمراهی آشکاری [بیش] نیستید (۴۷)

سوره ی مؤمنون :

بسم الله الرحمن الرحيم

و به راستی ایشان را به عذاب گرفتار کردیم و [لی] نسبت  
به پروردگارشان فروتنی نکردند و به زاری درنیامدند  
(۷۶)

تا وقتی که دری از عذاب دردناک بر آنان گشودیم بناگاه  
ایشان در آن [حال] نومید شدند (۷۷)  
و اوست آن کس که برای شما گوش و چشم و دل پدید  
آورد چه اندک سپاسگزاری (۷۸)

و اوست آن کس که شما را در زمین پدید آورد و به سوی  
اوست که گرد آورده خواهید شد (۷۹)

و اوست آن کس که زنده می‌کند و می‌میراند و اختلاف  
شب و روز از اوست مگر نمی‌اندیشید (۸۰)

[نه] بلکه آنان [نیز] مثل آنچه پیشینیان گفته بودند گفتند

(۸۱)

گفتند آیا چون بمیریم و خاک و استخوان شویم آیا واقعا باز

ما زنده خواهیم شد (۸۲)

درست همین را قبلا به ما و پدرانمان وعده دادند این جز

افسانه‌های پیشینیان [چیزی] نیست (۸۳)

بگو اگر می‌دانید [بگوئید] زمین و هر که در آن است به

چه کسی تعلق دارد (۸۴)

خواهند گفت به خدا بگو آیا عبرت نمی‌گیرید (۸۵)

بگو پروردگار آسمانهای هفتگانه و پروردگار عرش

بزرگ کیست (۸۶)

خواهند گفت خدا بگو آیا پرهیزگاری نمی‌کنید (۸۷)

بگو فرمانروایی هر چیزی به دست کیست و اگر می‌دانید

[کیست آنکه] او پناه می‌دهد و در پناه کسی نمی‌رود (۸۸)

خواهند گفت خدا بگو پس چگونه دستخوش افسون شده‌اید

(۸۹)

[نه] بلکه حقیقت را بر ایشان آوردیم و قطعا آنان

دروغگویند (۹۰)

خدا فرزندی اختیار نکرده و با او معبودی [دیگر] نیست

و اگر جز این بود قطعا هر خدایی آنچه را آفریده [بود]

باخود می‌برد و حتما بعضی از آنان بر بعضی دیگر تفوق

می‌جستند منزله است خدا از آنچه وصف می‌کنند (۹۱)

دانای نهان و آشکار و برتر است از آنچه [با او] شریک

می‌گردانند (۹۲)

بگو پروردگارا اگر آنچه را که [از عذاب] به آنان وعده

داده شده است به من نشان دهی (۹۳)

پروردگارا پس مرا در میان قوم ستمکار قرار مده (۹۴)

و به راستی که ما تواناییم که آنچه را به آنان وعده داده‌ایم

بر تو بنمایانیم (۹۵)

بدی را به شیوه‌ای نیکو دفع کن ما به آنچه وصف می‌کنند

داناتریم (۹۶)

و بگو پروردگارا از وسوسه‌های شیطانها به تو پناه

می‌برم (۹۷)

و پروردگارا از اینکه [آنها] به پیش من حاضر شوند به

تو پناه می‌برم (۹۸)

تا آنگاه که مرگ یکی از ایشان فرا رسد می‌گوید

پروردگارا مرا بازگردانید (۹۹)

شاید من در آنچه و انهدام کار نیکی انجام دهم نه چنین

است این سخنی است که او گوینده آن است و پشاپیش آنان

برزخی است تا روزی که برانگیخته خواهند شد (۱۰۰)

پس آنگاه که در صور دمیده شود [دیگر] میانشان

نسبت‌خویشاوندی وجود ندارد و از [حال] یکدیگر



نمی‌پرسند (۱۰۱)

پس کسانی که کفه میزان [اعمال] آنان سنگین باشد ایشان

رستگار اند (۱۰۲)

و کسانی که کفه میزان [اعمال]شان سبک باشد آنان به

خویشتن زیان زده [و] همیشه در جهنم می‌مانند (۱۰۳)

آتش چهره آنها را می‌سوزاند و آنان در آنجا ترش‌رویند

(۱۰۴)

آیا آیات من بر شما خوانده نمی‌شد و [همواره] آن را

مورد تکذیب قرار نمی‌دادید (۱۰۵)

می‌گویند پروردگارا شقاوت ما بر ما چیره شد و ما

مردمی گمراه بودیم (۱۰۶)

پروردگارا ما را از اینجا بیرون بر پس اگر باز هم [به

بدی] برگشتیم در آن صورت ستمگر خواهیم بود (۱۰۷)

می‌فرماید [بروید] در آن گم شوید و با من سخن مگویید

(۱۰۸)

در حقیقت دسته‌ای از بندگان من بودند که می‌گفتند

پروردگارا ایمان آوردیم بر ما ببخشای و به ما رحم کن

[که] تو بهترین مهربانی (۱۰۹)

و شما آنان [=مؤمنان] را به ریشخند گرفتید تا [با این

کار] یاد مرا از خاطرتان بردند و شما بر آنان می‌خندیدید

(۱۱۰)

من [هم] امروز به [پاس] آنکه صبر کردند بدانان پاداش

دادم آری ایشانند که رستگار اند (۱۱۱)

می‌فرماید چه مدت به عدد سالها در زمین ماندید (۱۱۲)

می‌گویند يك روز یا پاره‌ای از يك روز ماندیم از شما

گران [خود] بپرس (۱۱۳)

می‌فرماید جز اندکی درنگ نکردید کاش شما می‌دانستید

(۱۱۴)

آیا پنداشتید که شما را بیهوده آفریده‌ایم و اینکه شما به  
سوی ما بازگردانیده نمی‌شوید (۱۱۵)

پس و الاست خدا فرمانروای برحق خدایی جز او نیست  
[اوست] پروردگار عرش گرانمایه (۱۱۶)

و هر کس با خدا معبود دیگری بخواند برای آن برهانی  
نخواهد داشت و حسابش فقط با پروردگارش می‌باشد در  
حقیقت کافران رستگار نمی‌شوند (۱۱۷)

و بگو پروردگارا ببخشای و رحمت کن [که] تو بهترین  
بخشایندگانی (۱۱۸)



در کانال تلگرام کارنیل هر روز انگیزه خود را شارژ کنید 😊

<https://telegram.me/karnil>

